

---

بخش اول

- ۴- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء  
۶- یادداشت  
۷- اویس قرن در یمن  
۲۵- شیوه‌های تحصیل و مطالعه  
۴۲- نصیب ارض ... عبودیت

---

بخش دوم

- ۵۵- حضرت ورقه مبارکه علیا  
۸۴- از انذارات موجود در آثار مبارکه  
تا نویدهای بیت العدل اعظم
-

... ای ثابتن بر پیمان جوش و خروش ای یاران مهربان خدیو  
 شوقی ای عاشقان جمال رحمن ناله و فغانی وای سرستان  
 بادیہ الست ذوق و طربی وقت از دست مدہید فرصت را غنیمت  
 شمرد وقتی آید آرزوی یکدم از این آیام نمائید حال شما الحمد للہ  
 در این راہ شمرید ملاحظہ کنید کہ چقدر شکر باید بنمائید و چہ شعلہ ای  
 باید برزید چہ شمع ای باید میوزید و چہ صیخہ باید بلند کنید افسردہ مرده است  
 محمود محمود نہ صامت ناطق نیست خفتہ بیدار نہ غافل آگاہ نہ آسایش  
 جان سوختن بنا بر محبت رحمن است و راحت وجدان تحمل ثقیات در  
 سیل جانان در یوم ظہور و قرن مجلی طور ہر نفسی از کائس ظہور قطرہ

نوشید پر توی یافت و آن قطره دریا شد و آن سراج در عمراً  
اقتاب گردید ملاحظه نمائید که در سرون اولی هر نفسی که به استن  
الهی انتساب یافت بعد در عالم وجود بحسب شهود چه جلوه و ظهوری  
نمود حال هزاران درجه افزون است اگر الیوم اجبای الی طفت  
غیر متناهی ربانی در حق خویش شوند و اله و حیران گردند و متحیر شوند  
که این چه غیبت است و این چه موهبت این چه فضل است و این چه  
جود نصیحت عبد البهّا و راجان و دل گوشش نمائید و بهوش آئید  
این عبد در استان مقدس الی بنهایت تضرع گریه و زاری نیاید  
و از برای یاران الی طلب نمائید و توفیق صمدانی کند ای یاران  
روحانی من زحمات و مشقتان در خدمت امر الله و تحمل مصیبت

بلا و معاونت ضحفا معلوم و واضح مکافات این اعمال مقبوله از حجاب  
ابهی است در ملکوت تقدیس حرف بحرف مذکور و در لوح محفوظ<sup>نظش</sup>  
کلمه بکلمه مسطور پاداش این عبودیت و جانفشانی را در ملکوت رحمانی  
مشاهده خواهید نمود. ع



---

# یادداشت

● مجموعه‌ای که پیش روی شماست گزیده‌ای است از چند مقاله و مطلب در دو بخش که بخش اول آن را مطلقین و محققین و بخش دیگر را دانشجویان معارف امرتدارک دیده‌اند.

امید است که این مجموعه ارتقاء معارف امری یا ران رحمانی را نتیجه دهد و ذوق و شوق تحقیق و تدقیق در آثار و نصوص الهیه را در آنان برانگیزد و بخصوص بتوانند بی‌مثنا به کمک و راهنمایی در امر مطالعات دانشجویان و دانش‌پژوهان مورد استفاده قرار گیرد.

از همه ربا بذوق و اطلاع و دانشجویان عزیز مستدعی است که نتایج مطالعات و بررسی‌های خود را برای درج در چنین مجموعه‌هایی بمنظور استفاده دیگران ارسال فرمایند.

# اویس قرن

## در یمن

یکی از مظاهر معرفت و اخلاص و انقطاع که حالات و رفتار و گفتارش در آن را عهده  
اهل تصوف و عرفان اسلامی انعکاسی وسیع پیدا نموده و اصحاب شمس و ادب  
فارسی و عربی را مایه الهام گشته اویس قرنی است که در عهد رسول الله  
سبزیست و پس از اعلان امر آن حضرت به اسلام مؤمن گردید اما محضر رسول الله  
را درک ننموده با اصحاب پیغمبر ملاقات نمود و از تابعین محسوب گشت . اویس  
بن عمار از طایفه بنی مراد اصلاً " از اهل قرن در یمن بود (۱) و پس از ایمان  
به رسول الله در مراتب انقطاع از امور دنیوی و خدا پرستی و ادای فراتر  
مذهبی به اعلی مرتبه فاش گشت و گوی سبقت را از همگان ربود . او کار دنیا  
را بر خویش سخت گرفت بحدی که با گیاهان صحرا و هسته خرما گذران می نمود .  
از آنچه در مزابل و خرابه ها می یافت تن پوشی فراهم می آورد و در عدا و مست  
در عبادت و عدم توجه به شئون ظاهری بجائی رسیده بود که مردمان تنگ نظر  
دنیا پرست او را به جنون نسبت می دادند و اطفال سبک سردر کوچه و بازار با  
کلوخ و سنگ به آزارش می پرداختند . اویس پس از وفات رسول خدا به ولای  
امیر مؤمنان علی دل بست . از غیر او برید و به اصحاب حضرتش پیوست و در جنگ  
صفین که به سال ۳۷ هجری (۶۵۷ میلادی) اتفاق افتاد در لشکر علی بن ابی  
طالب با لشکر معاویه جنگید و در این واقعه جان در باختن به عالم بقا شتافت .  
عطا در شرح احوالش نوشته است که :

" گاه که خواجه عالم - علیه الصلوة والسلام - روی سوی یمن

کردی وگفتی : انی لاجد نفسی الرحمن من قبل الیمن . یعنی  
نفس رحمن از جانب الیمن همی یابم . (۲)  
ودرجای دیگری در شرح احوال او پس می نویسدکه :

"خواجه انبیاء - علیه الصلوٰة والسلام گفت : احب الالیاء  
الی الله . الاتقیاء الاخفاء . صدق رسول الله - بعضی گفتند :  
یا رسول الله ما این در خود نمی یابیم . سید - علیه السلام ...  
گفت : او شتر بانی است در یمن . و او را او پس گویند . قدم  
بر قدم او نهید . " (۳)

و نیز نقل نموده اند که چون وفات رسول خدا نزدیک شد به حضرتش گفتند  
مرقع . (۴) تو را به کده هیم و حضرت در جواب فرمودند به " او پس قرنی " (۵)  
از کلماتی که رسول خدا در حق او پس بیان فرموده اند و از شرح حالات  
و سخنان و احادیثی که درباره او نقل گشته چنین پیدا است که او پس ایمان  
و محبتی تام به حضرت رسول داشته ، در خضوع و عبودیت نسبت به مظهر امر الهی  
به اعلی درجه ممکن واصل گشته ، در سادگی و کمنا می در بین انام زیست  
نموده . ایام حیات را به عبادت پروردگار گذرانده و به مقامی فائز گشته که  
رسول الله و را با عبارت " او پس القرنی خیر التابعین با حسان " (۶)  
ستوده و اصحاب تذاکرا زاو با عنایینی نظیر " قبله تابعین " و " آفتاب  
پنهان " (۷) " سید العباد " و " علم الاصفیاء من الزهاد " (۸) و  
" آفتاب امت و شمع دین و ملت " (۹) یاد کرده اند . اگر چه اهل عرفان و تصوف  
مقامی بس والا برای او پس قائل گشته اند و در ذکر محاسن و مدونعت و کمالاتش  
دا سخن داده و او را در خلوص و انقطاع و زهد و تقوایش شایسته اقتدا دانسته اند  
اما منقبتی که عظم مناقب گذشته را تحت الشعاع قرار داده آن است که در آثار  
و الواح این ظهور عظیم در چندین لوح ضا دره از قلم جمال اقدس الهی و حضرت

عبدالیهاء به صفات و کمالات و مراتب ایمانی او پس قرن به تلویح و تصریح  
اشا ره گشته و تجلیاتی از حیات ساده اما پرانوارش خمیرمایه ای برای پرورش  
و انتقال افکار و حقائق مهمه مندرجه در الواح مبارکه گردیده است .

چنان که به اشا ره گذشت او پس در یمن ساکن بود و هیچ گاه شرافت قربیت ظاهری  
با محبوب برایش ممکن نگردید اما علی رغم این محرومیت به قربیت معنوی  
فاشگشت و از هزاران نفسی که به حسب ظاهرا زقربیت رسول خدا برخوردار بودند  
پیشی گرفت .

اگر چه در نزد حق قرب و بعد ظاهری مفهومی ندارد و نسبتا و به کل من فی الوجود  
یکسان است اما انقطعی که در سایه ایمان در او پس پدیدارگشت و نقش ایمان  
و ایقانی که به حد کمالات در وجودش با روگردید و خلوص و محویت که در اعمالش  
در ظل قبول کلمه الهیه به وجود آمد قربیت معنویه او را به رسول خدا سبب گردید  
و فنای از خویش شدنش به بقای در کلمه الهیه نجا مید . مضامین این نکات که  
قربیت معنوی مقدم و مرجع بر قربیت ظاهری است و مخابرات روحا نیس  
و علقه ای که در جان ریشه می دواند عظیم تر از ارتباط و وابستگی های مادی  
است با تذکرات و حالات او پس قرن در آشا رمبرا که به شی تبیین و تشریح گردیده  
است . فی المثل حضرت عبدالیهاء در لوح آقا میرزا عبدالوهاب سبزواری  
در عشق آبا دمی فرمایند :

" ای بنده الهی هر چند از بقعه مبارکه این بلاد با زگشت به  
عشق آبا دمنودی و به ظاهرا ز نظر غایت گشتی . . . . قرب و حضور به جان  
است نه به تن و به وجدان است نه به بدن سر وجود و حاضرم محمود  
حضرت رسول روحی له الفداء در یثرب و حجاز بودند و او پس قرن  
در اقصی بلاد یمن بنا وجود این بعد مسافتانی اجدا شحہ الرحمن  
من جانب الیمن می فرمودند پس معلوم شد قرب و حضور به قلب و

و ارواح است نه بد جسم و اشباح ... (۱۰)

و در لوح دیگری فرماید:

"... به حق الیقین بدانید که این حرمان در آستان نور مبین اعظم از موصول به مقام عظیم است زیرا نفس حسرت جوهر زیارت است و احتراق از آتش اشواق ماء زلال و مالء من شب و روز به یاد شما هستم آنی فراغت ندارم و از فضل بی منتهی امید چنان است که ما نندویس قرن در عدن با شید و نفس رحمان از جانب شما به مشام این منتجن رسد این بعد عین قرب است و این فضل حقیقت وصل ... (۱۱)

و نیز در لوح چند نفر از اصحابی نی ریز حضرت عبدالیهام می فرماید:

"ای یاران و اماء رحمن جناب آقا سید مهدی در هر چندی نامدهشی نگار شد ... در هر چیز اصل یا ددل و جان است نه اشرا مه و بینان حضرت فخر رسل سر وجود به ظاهریه و بیس قرن در یمن نه نامدهشی نگاشت و نه ملاقاتی حاصل گشت با وجود این انی اجدرا شحه الرحمن من جانب الیمن می فرمود زیرا آن یمن کوی و وطن حضرت اویس قرن بود پس معلوم شد که صفا برات روحانی عظیم تر و بهت تر و شیرین تر است ..."

و در لوح دیگری که خطاب به آقا سید حسن سماسر سلیل آقا سید علی در طهران صادر گشته می فرماید:

"ای جان نثار جمال ابهی رقیمه نورا البدیعه الانشاء ملاحظه گردید ... قرب و وصل یا ران به ددل و جان است نه جسم و ارکان قربیت درگاه حدیث نیز از سری است روحانی نه جسمانی چه بسیار که مبتلا به صحرای فراق درو شاق بود اما هدم لبیل و نهان محروم از مشاهده انوار برادران یوسف کل پیرهن از صفحه قمیص محروم



ولی یعقوب مشتاق در بعد از آن فرستگ مشامش مشکبار، لیست  
 وقیس همدم محروم ولی او یس یمن محرم را زدرون ورمزمون  
 و سمرکینون، این است که می فرماید انی اجدر اشعاه الرحمسن  
 من جانب الیمن باری مقصود این است که هجران سبب حرمان  
 نه مجوری علت محرومی نیست بلکه سبب اشتعال آتش عشق است  
 و از دیبا دعش دل ... "

چنان که به اشاره گذشت او یس در ایام حیات گمنام زیست و بی نام و نشان  
 از عالم رفت چنانکه عطار در قسمتی از شرح احوالش می نویسد:

"... بعد از وفات پیغمبر - علیه الصلوٰة والسلام - چون عمرو علی

- رضی الله عنهما به کوفه آمدند فارق در میان خطبه روی بسه

اهل نجد کرد که: یا اهل نجد! برخیزید. برخاستند. گفت:

از قرن کسی در میان شما هست؟ گفتند: بلی. قومی را پیش

وی فرستادند. فاروق خبر او یس پرسید. گفتند: نمی شناسیم

گفت: صاحب شرع... علیه الصلوٰة والسلام - مرا خبر داده است

و او کزاف نگویید. مگر او را نمی دانید! یکی گفت: هو حقیر

شانان یطلبه امیر المؤمنین - گفت: او از آن حقیرتر است

که امیر المؤمنین او را طلب کند - دیوانه شی احمق است که از

خلق وحشی باشد. فاروق گفت: او کجاست؟ کسه ما او را

می طلبیم. گفتند: او در وادی عربنه شترچرا ندتا شبان گناه

نان بیستاند. و در آبا دانی نیاید و با کس صحبت نداد و آنچه

مردمان خوردند، نخورد. و غم و شادی ندادند. چون مردمان

بخندند او بگریزد، و چون بگریزند، او بخندد... " (۱۲)

گمنامی اولیها و یس و اشتها ری که بعد حاصل نمود در الواح حضرت عبدالیهاء



انعکاس بیافتا است از جمله در لوح حاجی آقا محمد علاقه بند می فرمایند :

"... ما چون بدین دنیا آمدم ( اراضی مقدسه ) ملاحظه شد که جمیع بزرگان این اقلیم و سروران کشور از سلاله نفوسی هستند که به حضور حضرت رسول روحی لها الفدا رسیدند یعنی اغلب بزرگان مملکت از نژاد آن انما رومیها جرنده که مسلسل این دودمان از عهد حضرت رسول علیه السلام تا این زمان سروری کشور را داشتند و از اعیان مملکت بودند و به نسبت به یکی از بندگان آستان افتخار نما بیندم مثلا گویند که ما از سلاله حذیفه ایمانی و یا اینکه از دودمان اویسی قرنیه هستیم و افتخارها نما بیند و بر کل برتری جویند و فی الحقیقه از سایرین ممتازند هر چند اویسیان بود ولی به ایمان و ایقان در بیوم ظهور چنین مقام پیدا نمود که بعد از هزار و سیصد سال سلاله اش ممتاز و مفتخرند و در این دور اسم اعظم و نور قدم و هیکل مکرم صد درجه اعظم است ولی حال معلوم نیست چنان که در دوره سابق در بدایت مجهول بود عنقریب واضح گردد..." (۱۳)

نکته دیگری از حالات اویسی که در آثار جمال قدم و حضرت عبدالبهاء انعکاس یافته شمع روحانی اوست که علی رغم عدم ملاقات ظاهری با رسول الله به هدایت شامه روحانی و ساقیه صفا و لطافت روحی رسول الهی را ندیده عارف شد و بی محاجد دل و دنیا ی خویش را به خاکهای او انداخت. حضرت بهاء الله در اثری بسیار لطیف و عرفانی با استشهادیه بیت مولانا به شمع روحانی اویسی اشاره فرموده اند. این اثر دلکش جمال قدم که تا کنون در کتب کثیرا منتشر میباشد به طبع نرسیده به تادم در ذیل نقل می گردد تا زیارتش سبب زوج و ریحان اهل بصیرت گردد :

دی شیخ با چراغ همی گشت گردشهر

کز دیو و دد ملولم وانسانم آرزوست  
دوست مهربان شکر خدا را که سلامتی فی الجمله حاصل است و مسرات  
ما فیہ قلب حاکی از اشارات و جذبات دل انشاء اللہ مراد این  
حاصل شود و مرام آن واصل آید اگر چه خوشتر این است که لوح نور  
را که زلفحات افشده منیره است از دلالات این و آن پاک سازیم  
و عربیان در میدان وسیع روح بتا زیم چنانچه حکیم الهی  
می گویند :

سوی آن دلبر نپوید هیچ کس با آرزو

با چنان گل رخ نخسبد هیچ کس با پیرهن

با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست

با رضای دوست باید با رضای خویشتن

چه جای پیراهن که وجود حجاب می شود و غیریت خود نقاب می گردد  
ادیب شیرازی گوید : تو خود حجاب خودی حافظ از میان بر خیز  
چنانچه یعقوب حب اگر هو به قلب و دل را از کدورت آب و گل پاک  
می نمود البته احتیاج قمیص مصرنداشت که بشیری مبشر شود و با  
سفیری مذکر آید بلکه نفعات طیبه مقدسه را از شمال روح می شنید  
و به جانان در عین وصال می آرمید شوق لقا و ذوق چشمه بقا  
را از عین صفا ذائقه می نمود و به حیات ابدی و دوام ازلی قیام  
می فرمود و به جنت خلود بعد از حشر روح مخلد می گشت و هزار چون  
یوسف را بی ندای و اسفا طائف حول می دید و لطیفه مصروفنا  
را از مدینه فنا ی احدا خذ می کرد بلی تا کدورات عالم کسرت  
که نتیجه آن هلاکت است زایل و هالک نشود طلعت باقی و جسمه

بی نقاب سرا زجا ب برنیا ردومعنی کل شی هالک الا وجهه  
از جبین مبین هویدا نگردد چه نویسم که بوی جان از پشم شترکه  
منسوب به او پس است با بدشئید چنانچه صاحب مثنوی می گوید :

بوی جان می آید از پشم شتر

این شتر از خیل سلطان و پس در

ولیکن رایحه مشک جان و نسایم رحمن از زمین جانان مقطوع و ممنوع  
است بلی حقلو لولو بیضا در صدف دریا مخزون گشته زیرا که ناسفته  
آن مقبولتر آید و مطبوعتر باشد که قوت قوای دل را قدرت کامل  
بخشا بدو نور بصیر را جودت قابل بیغزاید و شایده که این کمون سبب ظهور  
گردد و این شتر را از پی کشفی باشد و یا این تلویح را طفلی تصریح  
نماید و یا این ختم را قوتی بگشاید دانه چون اندر زمین پنهان  
شود. سر آن سر سبزی بستان شود. تا چه کند قوت بسا زوی دوست

ای شفیق رفیقت می گوید که آسایش وجود را نزهتی از آلائش حدود پدید  
که تا چون عنقای مغرب سرازم شرق جان بر آورد در هوای قدس روح که  
مدینه جان است سائر گردد قسم به خدا که اگر عساکر ممانت دوا سبه  
بتا زنده گردان سوار نرسند و عزرا شیل چون خادم بردر کمر خدمت  
بندد و از عازم حرم منست برد که شایده در حریم عزم حرم شود و در آن  
بساط لطیف که لطف از دراری نسور است طاقت گردد و واقف شود.

سبحان الله نسیم حب برخاست و مجلس انس را معطر نمود روح نغمه  
بدیع ساز نمود عشاق با دیده هوش از سرش غیب سبب مد هوش شدند  
به قسمی شوق و وله و ذوق و طرب احاطه نموده که نغمه روح القدس از  
عظم رمیم وزیدن گرفت و روح الامین با جناح نجات در پیریدن آمد  
اسرافیل حیات متحیر گشته که به کدام نغمه این اصحاب را به هوش

آرد و عجز می نماید که شاید از این بی هوشی قسمت برد و نصیب  
 بردارد پس کنم دلبر در آمد در غطاب گوش کن واللہ علم بالصواب .  
 این زمان جان از تنم آمد بیرون . گویدم کانا الیہ راجعون . (۱۴)  
 حضرت عبدالبہا نیز با استشفا دہ بہ بیت مولانا در لوحی می فرمایند :

"... مولوی در غزلیات خویش گفته بوی جان می آید از بشم  
 شتر این شتر از خیل سلطان و بس در . ملاحظہ فرمائید کہ چون و بس  
 قرن شتر بان بود از بشم شتر بوی جان استشمام می نمود پس اگر  
 مشام روح باز شد از ہیاکل احبای الہی کہ قمیص یوسف محبت  
 اللہ ہستند چہ نفع استشمام نمایند قسم بہ جمال قدم کہ نفعہ  
 استشمام نمایند کہ جان فدا کنند . . ." (۱۵)

علاوہ بر آنچہ مذکور گشت در آثار حضرت عبدالبہاء با نقل کلام رسول اللہ کہ  
 "انی اجدر انعم الرحمن من جانب الیمین" فرمود بہ لزوم استشارت نفعہ الہی  
 و وزش نسائم روح پرور ربانی از وجود انسانی اشارہ فرمودہ اند . از جملہ  
 در لوح آقا میرزا محمد حسین عطار بیزی می فرمایند :

"... ہوا الہی ، ای بنده درگاہ الہی عطر گل و بوی سنبل صد قدیم  
 راہ را معطر نماید و مشام معدودی حاضر را معطر ، و لکن عطر عرفان  
 شرق و غرب عالم را ریاض بہشت برین نماید و بوی خوش رحمن  
 مشام رحمة للعالمین را ملتذ کند و اتی اجدنفس الرحمن من جانب  
 الیمین فرماید پس تودر فکر این باش کہ این نفعات حیات بخش  
 را بہ مشام مشتاقان برسانی و این نسائم روح پرور را بہ قلوب  
 افسردگان مژوردهی و بہ فضل و عنایت جمال قدم چنان ناشمر  
 کلمۃ اللہ شوی کہ در عنوان مکتوب بہ تو مرقوم نمایم و در دفتر  
 وجود ثبت گردد .

کردی ای عطا بر عالم نثار      نافه سرا هر دم صدهزار  
والبهاء علیه وعلی کل عطا رنشر عطا الرحمن . عع"  
و نیز در لوح ملاعلی اکبر شه میرزادی آبادی امرالّٰه می فرمایند:

" ای آشنای میثاق نامه نوزدهم رمضان وصول یافت خدمت خدا را  
که ... جوانان کلیمی هم عهد و عثان را از قبیل عبدالبهاء نهایت  
اشتیاق ابلاغ دارید زیرا از روش و سلوک آنان حالتی دست دهد  
که یاران انجمن رحمانی انتنا نجد نفس الرحمن من شطرمسدان  
برلمان را نند ... "

و نیز در لوح احبای خلیج آباد می فرمایند:

" ای یار ارج مهربان جناب مادیق فرمودند که هر یک از آن یاران  
نخل باسق است ... و بیس قرن در یمن بود ولی چون به نفحسه  
الهی جان و دل زنده حضرت رسول علیه السلام انی اجدر ائحثة  
الرحمن من جانب الیمن فرمود ... "

جنبه دیگری از حیات او بیس قرنی که در لوحی از الواح حضرت عبدالبهاء  
انعکاس یافته علقه زائدا الوصفی است که بیس او بیس و ما در محبوبش وجود داشته  
است چنانکه حضرت عبدالبهاء در لوحی می فرمایند:

" ای منجذب به نفحات قدس ناله و فریاد شما از شاد افراق و کثرت  
سورت نارا اشتیاق استماع شد ... روایات حدیث روایت کنند که  
حضرت او بیس قرن را مادری بوده در یمن چون آتش اشتیاق در سینه  
او بیس شعله و روشدی استدعای اذن حضور از حضرت رسول روحسی  
له الفداء نمودی حضرت فرموده بودند تا مادر را می به افراق آن  
فرزند نگر در حضور جا شزنده . "

در کتاب خلاصه شرح تعرف آمده است که:

" اویس القرنی ... به روزگار حیات مصطفی صلوات الله علیه  
و سلم ایمان آورده بود ولیکن به خدمت ما در مشغول بود سوی  
مصطفی نیامد ... " (۱۶)

وهجویری نوشته است که :

" اویس قرنی ... ممنوع گشت از دیدار پیغمبر ( عم ) به دو چیز  
یکی به غلبه حال و دیگر به حقّ والده ... " (۱۷)

نکته ای که با حیات اویس ارتباط دارد و بر اساس کلام رسول الله که در حقش  
فرموده اند : " انی اجدر اشارة الرحمن من جانب الیمن " در ادبیات  
فارسی و عربی نفوذ وسیع حاصل نموده اصطلاح " نسیم یمن " یا " باد یمن "  
است که در آثار ادب بسیار به چشم می خورد از جمله حافظ می گوید :

تا ابد مسحور باد این خانه کز خاک درش

هر نفس با بوی رحمان می وزد باد یمن

و با درمثنوی مولانا است که :

گفت بوی بوالعجب آید بدمین

همچنان که مرتب می را از یمن

که محمد گفت بردست صبا

از یمن می آیدم بوی خدا

(۱۸)

نسیم یمن در این قبیل اشعار غالباً اشاره به کلام عارف و پیا انسان کامل  
دارد که برگوش جان مراد میسر و پاد حق را بر او و لقا می کند و به این ترتیب  
نسیم یمن حامل سرور و شادی و لطافت است . نسیم یمن عبارت از آنفاس  
اویس قرن نیز تواند بود که جز را شکر رحمن چیز دیگری نبود زیرا اویس  
در مرتبه فنا ی حقیقی که از خود دیگر وجودی نداشت فقط را شکر رحمن را از خود



بروز می داد و رسول خدا نفع در حمانی را به مشام جان از او استشمام می فرمود. ناگفته پیداست که یمن در تاریخ ادیان از اهمیتی دیگر هم برخوردار است و آن رابطه ای است که شهر سیاه که در یمن واقع شده با قصه شیوای بلقیس گسه ملکه سیاه و معشوقه سلیمان بود پدیدانموده است.

نزول آیاتی در این باره در قرآن کریم (سوره سیاه و سوره نمل) شهر سیاه و سرزمین یمن را به صورت تشبیه و استعاره به معنی شهر جانان، شهر معشوق و سرزمین محبوب و مطلوب در آورده و این مفاهیم جلوه ای گسترده در ادبیات و نیز در آثار مبارک کتبها شده است. به عنوان مثال جمال قدیم در لوح مبارک غلام الخلد می فرماید:

"... از ثقل حب دنیا و توجه به آن خفیف شده چون طیور منبیر

عرشی در هوای رضوان الهی پرواز کنند و آهنگ آشیان لایزال

نمایشد و البته جان را بی آن قدری نیشاد و روان را بی جانان

مقداری نه باری پروانگان یمن سبحان در هر دمی حول سراج

دوست جان با زند و از جانان نپردازند. " (۱۹)

و نیز حضرت بهاء الله در لوح دیگری می فرماید:

" قلم رحمن قاصدان یمن عرفان را به هدایح اذکار خود متذکر

می دارد که شاید گل از خواهشهای خود بگذرند و به امرا و ناظر

باشند و به اراده و حرکت نمایند... " (۲۰)

و نیز در لوح دیگر جمال قدیم می فرماید:

" بسا بدلیلاً و نه را به ذکر حق مشغول باشید و قاصدان یمن

عرفانش را مسرور دارید. " (۲۱)

و نیز در بیانی دیگر در لوح سلمان می فرماید:

"... قسم به مربی امکان که ابواب رضوان معانی از ظلم

مشرکین مسدودگشته و ناسم علمیه ازین عزا حدیده مقطوع

شده... (۲۲)

گرچه بحث و نکته سنجی در باره این نوع استعارات که آیا دقیقاً "بها و بیس" و کمالات او راجع است و یا به سبب و روایات مربوط به بلقیس می تواند شیرین و دقیق باشد اما تعابیر و استعاراتی این چنین غالباً در روای امرکلی تری که تجلی عشق و انجذاب در صورت و امثال گوناگونش با شد قرار می گیرد و "یمن" چه "قلوب روحانیان" و "وجدان اشراقیان" تعبیر می گردد (۲۳) و انسان بصیر و با ذکاوت را به این اندیشه و امی دارد که چگونه آثار و تجلیات عشق و لوازم آن که عبارت از انقطاع و ایثار و انجذاب و از این قبیل است در مرقرون و اعصار و ادان می ماند و هر چه غیر از تجلیات عشق باشد به ساد فنا و فراموشی سپرده می شود و آنچه نماند معدوم می گردد که گوئی هرگز وجودی نداشته است.

نفس اشغال قلم اعلائی جمال قدم و حضرت عبدالبهاء به ذکر حالات و کمالات او پس قرن در الواح عدیده ای که فقط به چند فقره از آنها استشها دگردید خود شاهد صادق برایین مدعا است که لازمه بقای حقیقی فنا و واقعی است. و فنای واقعی زمانی تحقق می یابد که هر چه غیر رضای اوست طلب نگردد. بها حدی جز او توجه نشود و اندیشه ای جز اندیشه او بر خاطر ننماید. وصول به این رتبه از انقطاع محض و فنای صرف اگر چه برای همه مقدور نیست اما انسانسی را نمی توان یافت که مقدرت سعی در این سبیل در وجودش به ودیعت نهادن نشده باشد و آنچه کل بدان مکلف گشته اند نفس سعی در این میدان است.

---

## ▼ یادداشتها و مراجع

۱- او پس را بعضی از اصحاب تذاکرا ز اهل نجد دانسته و قرن را نام قبیله

و با دودمان او پنداشته اند . بعضی نیز قرن را از دهات طائف محسوب داشته اند . اما چنان که خواهد آمد در آثار ربهائی ( بنا به قول مشهور ) اکثراً از او به نام اویس یا ویس قرن یاد شده و در یک مورد به عدن نیز منسوب گردیده است .

۲- فریدالدین عطار . تذکره الاولیا ( طهران : زوار - ۱۳۶۰ ) ص ۱۹

۳- تذکره الاولیا ، ص ۲۰

۴- مرقع به معنی جامه ولباس و مخصوصاً تن پوش صوفیان است که از برهسم دوختن قطعات مختلفه به وجود می آید .

۵- تذکره الاولیا ، ص ۲۰

۶- حافظ ابونعیم اصفهانی . حلیة الاولیا و طبقات الاصفیا ( بیروت :

دارالکتب العربی . ۱۹۶۷ ) ج ۲ ، ص ۸۶

۷- تذکره الاولیا ، ص ۱۹

۸- حلیة الاولیا و طبقات الاصفیا ، ص ۷۹

۹- ابوالحسن علی بن عثمان الهجویری . کشف المحجوب ( طهران : طهوری .

۱۳۵۸ ) ص ۹۹

۱۰- در این مقاله اطلاعات جامع درباره ماخذ فقراتی از آثار مبارکه که از کتب

مطبوعه نقل شده ارائه گردیده ولی نصوصی که از سواد عکسی الواح مبارکه

( که بوسیله لجنة ملی محفظه آثار امری ایران تهیه شده ) استخراج گشته و چند

فقره ای از الواح مبارکه که از نسخ متفرقه خطی نقل شده با ذکر نام مخاطب

( در مواردی که معلوم بوده ) و مطلع لوح مشخص گشته است .

۱۱- حضرت عبدالبهاء . مکاتیب عبدالبهاء ( طهران : مؤسسه ملی مطبوعات

امری . ۱۲۱ ب ) ، ج ۲ ، ص ۱۴۰

۱۲- تذکره الاولیا ، ص ۲۰ - ۲۱

۱۳- عبدالحمید اشراق خاوری ، مآئده آسمانی ( طهران : مؤسسه ملی

مطبوعات امری . ۱۲۹ ب ) ، ج ۹ : ص ۸۸ و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح

"حضرات منمویان آقا سید جلال جناب سینا" می فرمایند :

"ملاحظه کنید نفسی که در ایام ظهور مظاهر الهی بودند چون بسه  
آن مظاهر مقدسه مؤمن شدند سلاله آنان الی الان افتخار  
می نمایند در یکی از نواحی بریه الشام روزی عبوری نمودم  
جمعی استقبال نمودند و مرا اجبار بر بیتوته شبی کردند شخصی  
در میان آنها بود در نهایت احترام جمیع نظربزرگواری سرا و  
می نمودند سؤال شد که این شخص محترم کیست گفتند ایسن از  
ساله حرا این زیبا دلنغمی است سبب عبرت گردید که ملوک جهان  
که فاتح کشور بودند و افسر و دیهیم شهنشاهی داشتند نظیر  
کیانیان و پیشدادیان و مسانیان و عباسیان و امویان حتی  
صفویان ساله در نهایت ذلت و خاری ( کذا ) ولیکن ابساذر  
غفاری که شخصی بودشان چون مؤمن به جمال رحمن گردید فسخ  
خان مرحوم در زمان عزت و منصب و وزارتش افتخار می نمود که  
من غفاری هستم غفاری و جمیع مستمعین معترف به بزرگواری .  
ان فی هذا عبرة لاولی الالباب باری این عزت اعیای الهی  
در این خاکدان ترابی دیگر ملاحظه کنید که در جهان الهی چه خبر  
است ..."

( مجموعه آثار مبارکه ، طهران : لجنه ملی محفظه آثار امری .

۱۳۲ ب ) شماره ۸۴ ، ص ۴۲۵ - ۴۴۶ )

۱۴- حضرت بهاء الله . مجموعه آثار قلم اعلی ( طهران : لجنه ملی محفظه آثار

امرئ . ۱۳۲ ب ) ، شماره ۳۶ ، ص ۳۷۴

۱۵- حضرت عبدالبهاء. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء ( حيفا : مرکز

جهانی بهائی ، ۱۹۸۲ ) ، ج ۲ ، ص ۱۹۰

۱۶- نویسنده گمنام . خلاصه شرح تعرف ( طهران : انتشارات بنیاد فرهنگ

ایران . ۱۳۲۹ ) ، تصحیح احمدعلی رجائی ، ص ۴۳۸

۱۷- کشف المحجوب . ص ۹۹- ۱۰۰ . عطا رد در تذکرة الاولیاء ( ص ۲۰ ) آورده است

که اصحاب رسول الله از حضرتش پرسیدند که او کیس تو را دیده است ؟

رسول الله فرمود : " به دیده ظاهر نه ، . گفتند : ، عجب ! چنین عاشق تو

و به خدمت تو نشناخته ! ؟ فرمود که : ، از دو سبب : یکی غلبه حال . دوم

تعظیم شریعت من ، که ما در دنیا با دینا و مومنه ، و به پای و دست بست شده .

به روز او کیس شتر بانی کند و مزد آن به نفقات خود و ما در خرج کند . "

۱۸- مولانا جلال الدین بلخی . مشنوی معنوی مولوی ( طهران : علمی

۱۳۵۷ ) . دفتر چهارم . ص ۷۱۶ ، مولانا در مواضع دیگر مشنوی نیز به این

نکته اشاره فرموده است از جمله می فرماید :

آن که یا بدبوی رحمن از زمین

چون نیاید بوی باطل را زمین

مطقی چون بوی بردا ز راه دور

چون نیاید از دهان ما بخور

( مشنوی معنوی ، دفتر سوم ، ص ۴۱۳ )

و نیز می فرماید :

که محمد گفت بردست صبا

از زمین می آیدم بوی خدا

بوی رامین می رسد از جان ویسی

بوی یزدان می رسد هم از او ویسی

از او ویسی و از قمرن بوی عجب

مرنبی رامست کرد و پیرطرب

چون او ویسی از خویش فانی گشته بود

آن زمینی آسمانی گشته بنود

۳ مثنوی معنوی ، دفتر چهارم ، ص ۷۲۱-۷۲۲

۱۹- عبدالحمید اشراق خاوری ، ایام تسعه ( طهران : مؤسسه ملی مطبوعات

امری ، ۱۲۱ ب ) ص ۹۸-۹۹

۲۰- حضرت بهاء الله ، آثار قلم اعلی ( طهران : مؤسسه ملی مطبوعات

امری ، ۱۳۱ ب ) ، ج ۵ ، ص ۸۴

۲۱- ما خذ فوق ، ص ۹۲

۲۲- حضرت بهاء الله ، مجموعه الواح حضرت بهاء الله ( قاهره : سعادت .

۱۹۲۰) ص ۱۳۱

۲۳- حضرت عبدالبهاء در لوحی می فرمایند :

" ای طیر آشیان محبت الله آواز را ز که از حنجر عشق الهی ظاهر

و صادر بدست طیور حداثق اشتیاق واصل و در قلوب این طیسور

شکور روح و ریحان حاصل گشت هر نسیمی که از اقلیم انجذاب

برخیزد جان دوستان الهی را مسرور نماید و قلوب معمور و عقول

رامست و مخمور کند نفعه گلزار جسمانی جسمانی را فرحی

بی اندازه بخشد و افسردگان را روح تازه میدول دارد ظلمست

قلوب یزداید و از کسالت وجود برهانند دیگر و واضح است که نشام

روحانی که از گلشن قلوب رحمانی و گلزار عشق الهی وزد چسب



تأثيری نماید این است که می فرماید "انی اجد راحة الرحمن  
من جانب اليمن" این بمن قلوب روحانیان است و این سسدن  
وجدان اشراقیان ..."

( مکاتیب عبدالبهاء ، قاهره : کردستان الطمیه ، ۱۳۳۰ هـ . ق .

ج ۲ ، ص ۱۴۹ - ۱۵۰ )



# شیوه‌های تحصیل و مطالعه در دوره‌های دانشگاهی

● این مقاله، حاوی ترجمه سرفصل‌های کتابی است درباره روش‌ها  
و شیوه‌های تحصیل و مطالعه در دوره‌های دانشگاهی. عنوان کتاب چنین  
است:

How to Study in College.  
By Walter Pauk  
Houghton Mifflin Company, Boston, Third Edition,  
1984. 410pp.

یادداشت: هم چنانکه یادگرفتن هرکار، هرفن و هرهنر را هورسمی دارد،  
تحصیل در مدرسه و دانشگاه هورسم. مخصوص خود را دارکهمی با یاد آن را  
یادگرفت. دانستن این راه هورسم دارای این مزیت هاست:

- ۱- تحصیل را تسهیل می کند.
- ۲- دانشجویان در تحصیل کامیاب می سازد.
- ۳- از اتلاف وقت و نیرو جلوگیری می کند.
- ۴- تندرستی و رواندستی را به طرز صحیح حفظ می کند.
- ۵- دانشجویان در کار تحصیل، با تمیز و با سلیقه می گردانند.
- ۶- پایه‌های اکتساب دانش را مستحکم می سازد تا پایدار  
بماند.

چه پیش از اختراع چاپ و چه پس از آن در دوره نوزایش اروپا (Renaissance) نسل های جوان در تمدنهای متنوع ، بر حسب امکان و اقتضای مادی و معنوی فرهنگی شان به آموختن حرفه و دانش می پرداخته اند ، ولی در میان نسلها جزمعدودی از دانایان و هوشمندان ، دیگران راههای درست تحصیل و یادگیری را نمی دانسته اند . تنها ذردوزه معا صراماست که با پدید آمدن آگاهی جمعی ، رشد و تکامل و رونق اقتصادی و فزونی هنگفت شمار داناش آموزان و دانشجویان در سراسر دنیا ، رفته رفته اهتمام شده که از یافته های زیست شناسی و روانشناسی در فراهم آوردن رهنمودهای علمی بسرای کامیابی در تحصیل و مطالعه استفاده شود .

از جمله بسیاری از کتابهای عمومی و مقاله های فنی در این زمینه ، کتابی آمریکایی در این باب به دست آمده که در طی ۴۰۰ صفحه متن با تبویب و فصل بندی منطقی ، بسیاری از رهنمودهای آزموده و سنجیده را در باره اسلوب ها و روشهای تحصیل و یادگیری به طور جامع در دسترس دانشجویان دانشگاهها و مؤسسات عالی می گذارد . چون جامعیت و فایده های این کتاب پسند خا طرافتاد ، برگردان فارسی سرفصلهای کتاب در این راهنمای تحصیلی ارائه می شود ، با این توصیه که مورد رعایت دانشجو قرار گیرد و برای مزید سودمندی ، هر جا که لازم بوده ، توضیحی هم در میان دو کمان ( ) افزوده شده است . انتظار می رود که دانشجوی هوشمند و جستجوی از عنوان قسمتها و فصلها حدسهایی نزدیک به درست درباره محتوای هر فصل بزند و چگونگی را در یاد امید آنکه امکان ترجمه و چاپ کتاب فراهم شود . دیگر آنکه ، مؤلف در سرفصل از کتابش ، گفته و اندرزی مناسب حال از برخی بزرگان خرد و دانش و کامیاب شدگان در تحصیل و زندگی را به صورت سرفصل آورده که صلاح دانسته شد در این خلاصه ، همه یکجا ، جدا از سرفصلها

در پیش چشم قرار گیرند و سپس به مرور محتویات کتاب برده آخته شود. در ضمن  
مؤلف کتاب والتر پائک ( Walter Pauk ) مدیر مرکز پژوهش  
در خواندن در دانشگاه کرنل ( Director, Reading Research Center  
Cornell University )  
( ایالاتهای متحد آمریکا ) است .

● بخش یک : گفته‌ها و اندرزها

---

۱- بسیاری از کسان به درستی نمی دانند که خوشبختی راستین چیست . خوشبختی راستین نه از خویشتن ، بلکه از طریق وفاداری و تمسک به مقصدی ارجمند حاصل می شود .

- هلن کلر ( Helen Keller )

---

۲- کسی که چندان مشغول باشد که نتواند از تندرستیش مواظبت کند مانند مگانه نیمینی است چندان مشغول که نتواند از ابزارها مواظبت کند .

- مثل اسپانیایی

---

۳- یکی از بهترین درسیها اینست که هر کس می تواند در زندگی بسازد بگیرد ، این است که چگونه وقت را عاقلانه صرف کند .

- ویلیام ا. اروین ( William A. Irwin )

---

۴- تمرینت را ملاحظه کنید . کامیابیش را از این طریق تضمین می کند که به یک چیز بچسبند تا با آن چیز به مقصد برسد .

- جوش بیلینگس ( Josh Billings )

۸- رازحافظه خوب توجه است و توجه به موضوعی ، منوط به علاقه ما به آن است . ما بحدت چیزی را که در روح ما تأثیری عمیق کرده باشد ، فراموش می کنیم .

- تایرن ادواردز ( Tyron Edwards )

۹- آن کس خوب گوش فرامی دهد ، که یادداشت می کند .

- دانته ( Dante )

۱۰- در همه امور ، قبل از آغاز کار ، باید اساس را استوار نهاد .

- سیرون ( Ciceron )

۱۱- اندک اندک : شگرد کار ، این است .

- ازپ ( Esope )

۱۲- یک تصویر ، در یک لحظه چیزی را بدین می نماید ننگه دهها صفحه از کتابی نمی تواند آن را برایم توضیح دهد .

- ایوان تورگینیف ( Ivan Turgenev )

۱۳- بخوان ، نشان کن ، بیاموز ، و پس از آن در باره آنچه آموختدای بیاندیش .

- کتاب مناجات ابتدا اول ( The Book of Common Prayer )

۱۴- پیش از آنکه تشنه شوی ، چاهی بکن . - مثل چینی

۱۲- توانا بودن بر تمیز اینکده آنچه راست است ، راست است و آنچه

دروغ است ، دروغ است ، نشانه و خصلت هوش است .

- اما نوئل سوئدنبورگ ( Emanuel Swedenborg )

---

۱۳- ایجاز ، جوهر ذکاوت است .

- شکسپیر ( Shakespeare )

---

۱۴- چه بسا که مشتق سؤال ، حصار پیاسخهای ما را درهم بشکنند .

- آنتونیو ما کادو ( Antonio Machado )

---

۱۵- فرق میان کلمه درست و کلمه نزدیک به درست ، فرق بین ارض و

فرقدان است .

- مارک تواین ( Mark Twain )

---

۱۶- اگر مقصدا آنست که به واقعبیت و حقیقت موردست یا بیسیم ،

با پیدر چیزها و پدیدها اندیشه کنیم ، نه در کلمات ، و یا آنکه

لا اقل همواره کلمات را به واقعبیات و مفا هیمی که مدلول آنها

هستند ، تحویل نغائیم .

- الیور وندل همز ( Oliver Wendell Holmes, Jr. )

---

۱۷- کلمات ، گلمیخهایی هستند که می توان تصورات و اندیشه ها

را به آنها آویخت .

- هنری وارد بیچر ( Henry Ward Beecher )



۱۸- وقتی خیلی تندمی خوانیم و با بسیرا آمده ، هیچ چیز

نمی فهمیم .

- پاسکال ( Pascal )

---

۱۹- خواندن ، هنری است .

- آیزاک دیبیرا شیلی ( Issac d'Israeli )

---

۲۰- هیچ چیز ، به اندازه بررسی منظم و مداوم ، نمی تواند ذهن را

بسط دهد .

- مارک اورل ( Marc Aurele )

---

۲۱- علم ، چیزی جز پالایش و تنقیح تفکرات و اندیشه های روزمره

نیست .

- آلبرت انیشتاین ( Albert Einstein )

---

۲۲- ذوق سلیم و اصیل ، عبارتست از گنجاندن معنای بسیار

در سخنی اندک ، انتخاب اندیشه و فکری از میان اندیشه ها

و افکار بسیار ، اتخاذ نظم و ترتیب در میان مطالب ، و سخن

گفتن با تأمل و طمأنینه .

- فنلن ( Fenelon )

---



در دیباچه پروپوزال سوم کتاب گفته می شود: دانشجویان با هم فرق دارند. اما با همه تفاهت و حتی می با بد از آنها ی سنجیده و آزموده به مطالعه و تحصیل پرداخت .

بررسی درسیکها و شیوه های کار دانشجویان ، نشان می دهد که دانشجویان برای آموختن است :

- برنامه منظم برای تحصیل و مطالعه دارد .
- اوقات کار و مطالعه اش را به دقت تعیین و تنظیم می کند .
- بطور معمول ، هر روز در ساعت های معین کار می کند .
- بیشتر در جای معین مطالعه می کند .
- اوقات مطالعه محدود و در زمان استراحت زیاد دارد .
- پس از سخنرانی استاد دفورا به یادداشتها ییش مراجعه می کند
- کار را به آخرین دقیقه وانمی گذارد .
- به آسانی حواش پرت نمی شود .
- برای شوق در تحصیل ، نیازی به امتحانات ندارد .

#### قسمت یک: هدفهای شما

##### فصل ۱- اکتساب مهارتهای تحصیلی

( تحصیل کردن یعنی یادگرفتن مهارت ها . با یاد راده کنیم که مهارت ها را یاد بگیریم . انعطاف در یادگیری اسلوبهای نو در مطالعه و تحصیل ، مهارت ها را قدرت می بخشد . هر کس باید خودش یاد بگیرد ، راز زبردستی در همواره یادگرفتن است . )

فصل ۲- دنیا زهای عاطفی وجسمانیان را بفهمید .

تندرست و روان درست باشید . عصبی نشوید . آرامش خاطر

پیدا کنید . تن و روان را آسایش بخشید .

هفت عادت سحرآمیز برای حفظ تندرستی :

۱- هرگز سیگار نکشید .

۲- به فعالیت و ورزش بدنی بپردازید .

۳- مشروب الکلی صرف نکنید

۴- هفت الی هشت ساعت خواب منظم بکنید .

۵- وزن مناسب خود را حفظ کنید .

۶- همیشه صبحانه ای متوازن بخورید .

۷- بین غذاها چیزی نخورید .

( رابطه های اجتماعی در موفقیت تحصیلی تا ن تأثیر می کند .

پیوندهای مثبت و خوشایند برقرار کنید ) .

فصل ۳- اوقات زندگی تا ن را مهیا کنید .

( گویی همه بنده وقت ایم . کار روزندگی خود را طوری

سرو ما ن دهید که وقت در خدمت شما با شدن برعکس . برای

خود برنا مه تنظیم کنید . هدف و کار و تفکر و تفریح را تحت

نظم و انضاط در آورید .)

### قسمت دو : حافظه شما

فصل ۴- تمرکز برای یادگیری

( در کار تحصیل تمرکز کنید و تمرکز کردن را یاد بگیرید .

خستگی و سته جسمانی را درمان کنید ، یعنی از آن اجتناب

کنید . از سته ذهنی جلوگیری کنید . برای مطالعه

و تحصیل جای آرام و خلوت داشته باشید. خود را با وسایل  
کار مناسب مجهز کنید. در روشنایی مناسب کار کنید.  
در طرفت آن سرو صدانها باشد. دل به موسیقی جنبی خوش  
مدارید که مغل تمرکز است.

فصل ۱۰ فراموشی و یاد داری (Forgetting and Remembering)

(دوست دارید ذهنتان را از الکترونیک به دام تبدیل کنید؟)

برای خود حافظه بهتری فراهم کنید، یعنی آن را بنوا  
نهد. ذهن، زیاد دوزود فراموش می کند. برای جلوگیری  
از فراموشی و تقویت حافظه راههایی هست: رغبت و شوق،  
پسند و گزینش، نیت یاد داری، ایجاد زمینه، سازمان  
دادن مطلب از روی معنی، تذکار و بازگویی، تحکیم،  
خیال انگیزی یعنی تصویر سازی ذهنی، تداعی و سرانجام  
پیدا کردن شگردهای یاد داری.

یاد داری و یاد آوری، هر چه هست فرایندی است که  
در دستگاه عصبی ما صورت می گیرد که از لحاظ علمی  
( فیزیولوژی عصبی و روانشناسی ) در باره اش چندین  
نمی دانیم. بیشتر فراموشی ها در همان اول کار روی -  
می دهد. پس باید از اول خوب به ذهن بسیاریم و یاد  
و حافظه را تقویت کنیم. توجه خود را به کارتان معطوف  
دارید. به آن دل بسیارید. به جان و دل یاد بگیرید.  
برای آنکه بهتر بخاطر بسیارید و بهتر بیاد بیارید، چیزهایی  
را که می آموزید را به چیزهایی که مطلوب خاطرانتان است  
پیوند دهید.

فصل ۶- گوش کردن و یادداشت برداشتن

( چون ذهن زودفرا موش می‌کند ، باید یادداشت کرد . این نوشتن و یادداشت کردن ردگیری عصبی را تقویت می‌کند . شنیدن در کلاس فایده‌ ندارد ، باید گوش فراداد ، با تمام توجه . مانند خبرنگاران از خود تفسیر نکنید . عین واقع را گوش کنید و یادداشت بردارید . برای یادداشت برداری روشی ابداع یا انتخاب کنید . صفحه‌ها یادداشت را از زمان دهید . از کلمات نویسی و فشرده نویسی اجتناب کنید . مطالب عمده را به صورت عبارتهای ساده ولی روشن و صحیح یادداشت کنید . )

فصل ۷- بررسی کتاب درسی

( یک کتاب درسی خوب ( Textbook ) شایان بررسی است ، از آغاز تا پایان . مقصود از بررسی ، معنی صحیح کلمه است . مانند مساحتی یک قطعه زمین ، کتاب را ورق بزنید و مرور کنید . ببینید مؤلف آن را چگونه تنظیم کرده است . سازمان کتاب را از نظر بگذرانید . دیباچه و مقدمه‌هاش را بخوانید . قسمت بندی و فصل بندی کتاب را نگاه کنید . همچنین تصویرها و دیاگرامها ، نگاره‌ها ، و فهرست‌ها را که در پایان آمده . وقتی کتاب را به طور مرتب می‌خوانید ، پرسشهایی درباره فصل و مطالب آن طرح کنید . مرور آغازین کتاب ، شما را برای مطالعه تفصیلی آماده می‌سازد . مانند ورزشکاری که پیش از ورود به صحنه خود را

گرم می کند.)

فصل ۸- یادگیری از کتاب درسی

( در مطالعه کتاب درسی ، نخست فصل مورد مطالعه را از جهت  
سازمان و کیفیت آن را مطالعه مطالب بررسی کنید . سپس آن را قسمت  
به قسمت و بنده به بنده مطالعه کنید و بفهمید . به کتابهای  
درسی مشابه مراجعه کنید . بخوانید و با زبخوانید . مطالبهای  
مهم و عمده را تذکار و با زگوئی کنید .)

فصل ۹- فهمیدن ضما ثم و شواهد تصویری

( مواد بصری کتاب مانند تصاویرها ، دیاگرامها ، نگاره ها ،  
لوحةها و جدولها را از نزدیک مسپندارید . اینها بسیار چیزها به  
شما یاد می دهند . فهمیدن اینها را یادگیری خواندن  
و فهمیدن مواد بصری ، فنی است که با یاد آن را یاد گرفت .

فصل ۱۰- یادداشت کردن در کتاب درسی و یادداشت برداشتن از آن .

( یادداشت کردن برای تحکیم یاد داری است . با استفاده  
از مداد معمولی و مداد رنگی می توان در حاشیه کتاب و نیز  
زیر سطرهای مهم آن یادداشت کرد و نشان کشید . مقصود از  
این کار سرگرمی و خط خطی کردن نیست . همچنین می توان از  
فصلها و بخشهای کتاب ، روی ورقه های کاغذ ، جداگانه  
یادداشت برداشت . این یادداشتها در واقع خلاصه و چکیده  
بخشها و فصلها خواهند بود و یادآوری را تضمین خواهند کرد .  
زیرا یادداشت برداشتن عمل ردگیری عصبی را تقویت می کند.)

قسمت چهارم : آزمونها و امتحانها Tests and Examination

فصل ۱۱- تدارک دیدن آزمونها .

(از امتحان نباید ترسید بلکه باید برای آن آماده شد.  
 زمینه امتحان را با دید پیشا پیش فراهم کرد. یادگرفتن  
 را نباید به شب پیش از امتحان وا گذاشت. وقتی به طور منظم  
 و بر طبق برنامه، کار مطالعه کنید و یاد بگیرید، نزدیک به  
 وقت امتحان، کافیت که کتابتان را مرور کنید، سه  
 یا ده شتابان نگاه کنید و آنچه را هست در ذهنتان  
 بگذرانید. یعنی که خود را برای امتحان به اصطلاح حاضر  
 کنید. از روی یادداشتها بتان خلاصه های روشن و منظم تهیه  
 کنید و اینها را مرور کنید. در سالن امتحان جای مناسبی  
 را انتخاب کنید که نور کافی داشته باشد. از دوست و رفیق  
 کناره بگیرید که صحبت نکنید. همدیرشها را بغوا نیند.  
 دستورهای امتحان را بفهمید. نخست به پرسشهای آسان  
 بپردازید تا خاطرتان آسوده بماند. با کیزه و مرتب بنویسید  
 نقطه گذاری را رعایت کنید. هر پرسشی را خوب بفهمید و سپس  
 پاسخ آن را بنویسید.)

#### فصل ۱۲- آزمونها

در آزمونها ( Tests ) شما با این انواع سروکار  
 دارید: درست، نادرست، چندانتخابی ( که در آن یک  
 پاسخ را از میان چند پاسخ پیشنهاد شده باید برگزینید )،  
 مطالبهای جورکردنی ( مانند جورکردن چند اختراع با نام  
 مخترعانشان ) هر آزمون را از آغاز تا پایان بررسی کنید  
 و بعد دست به کار شوید. عجله نکنید.)

فصل ۱۳- آزمونهای تکمیل جمله و سوالات کوتاه پاسخ .  
 ( Sentence - Completion ) ( Short - Answer Question )

( از شما خواهند خواست جمله‌های ناتمامی را تمام کنید یا به پرسشهایی ، پاسخهای کوتاه دهید . شرطش اینست که موضوع را بدانید . حدس زدن فایده ندارد . پرسش کوتاه است ، پاسخ هم باید کوتاه باشد . روده‌درازی نکنید . نخست فکر کنید ، بعد بنویسید . )

#### فصل ۱۴- پاسخ به سؤالیهای مقاله نویسی.

( در مقاله نویسی دیگر جای حدس و گمان و جور کردن و تمام کردن نیست با پدزیا دخواننده و دانسته یا شیدتا بتوان نیسد مطلبی را در مقاله ای بهرورانیدون آن را به زبان خودتان بیان کنید؛ ساده- سرراست و صحیح . خوب شروع کنید ، درست بهرورانیسد ، درست نتیجه بگیرید . مقاله را در حوصله و اندازه تعیین شده بگنجانید . در یک مقاله این جنبه ها با بد رعایت شوند : استدلال درست ، دقت و صحت ، ارتباط پاسخ با پرسش ، سازمان و نظم خوب ، نوشتار روان ، وضوح و روشنی ، و استدلالهای کافی و کامل . پس ، نوشتن را از روی طرح و نقشه انجام دهید . )

#### قسمت پنجم : واژگان شما

#### فصل ۱۵- واژگان شما را بسنجید .

( مقصود از نوشتن ، خط نوشتن نیست . واژگان شما باید درست و گویا باشند و مطلب را بروشنی ادا کنند . با بد کلمه ها را شناخت که درست چه هستند و چه معنایی می دهند . مقاله نویسی عبارت پردازی نیست . چه در زمینه صحبت کردن و چه در مورد خواندن یا یاد گرفتن یا اندیشیدن ، واژگان شما



با بدو وسیع و غنی و درست باشد، تا بتوانید خوب بفهمید و افکار خود را به خوبی بیان کنید و بنویسید.

#### فصل ۱۶- اکتشاف و تحلیل کلمه ها .

( زبانهای زنده و وسیع و غنی، حاصل قرنها رشد و تغییرند کلمه های زبان را با بد شناخت و سنجید. هر کلمه، جای خود را دارد و قابل تعویض با کلمه دیگری نیست. به مطالعه لغتنامه های خوب و ارجمند علاقه و عادت پیدا کنید.)

#### فصل ۱۷- بنا کردن گنجینه های از واژگان .

( زبردستی در به کار بردن یا فهمیدن واژگان، با از حفظ کردن کلمه های جور و جور لغتنامه های قدیمی حاصل نمی شود با بد نثر شیوا و شعر زیبا خواند. کلمه ها را با بد نیک شناخت، آن وقت برخی را نگا داشت و برخی را طرد کرد.)

قسمت شش: چگونه می خوانید؟ چگونه بخوانید.

#### فصل ۱۸- بر سرعت خواندن خود بیفزایید

( هر کس که می خواند با زمی تواند تندتر بخواند. یک بسیار زندگی است و مقدار بیشماری مطلب برای خواندن. پس با بد تند خواندن را یاد گرفت. ولی به هر روی، سرعت خواندن اندازه و ملاک مطلوب دارد: نه خیلی آهسته و نه بسیار تند. و این بر حسب نوع مطلب فرق می کند. شعر زیبا را نباید تند خواند. حکایتهای مبالغه آمیز را در باره سرعت خواندن برخی از کسان با ورنه نکنید. هر دقیقه چهل هزار کلمه. چه مبالغه و دروغی. یعنی در هر دقیقه ۱۳۵ صفحه!

نکته این است که هم برای چشم، حدی در دیدن شماری

از کلمه‌ها در سطور کتا ب یا روزنا مه هست وهم برای ذهن، حدی  
در فهمیدن کلمه‌های خواننده .

چند دستور برای تندتر خواندن :

۱- اساس درستی بنهید . یعنی دیبا چه مقدمه و جدول مندرجات  
را بخوانید تا بدانید که کتا ب در باره چه چیز است .

۲- قابل انعطاف باشید . بر حسب نوع مطلب ، سرعت خواندن  
را تغییر دهید . به معنی کلمه‌ها توجه کنید نه به شکل آن ها  
( مگر آنکه مطلب ، شعر باشد . )

۳- اندیشه‌ها را دنبال کنید ، نه کلمه‌ها را .

۴- به حرکات و درنگها و توقفهای چشمها بیتان توجه نکنید .  
سراسر طور را از نظر بگذرانید .

۵- آخرین بند مطلب را با لذت بخوانید ، یعنی آهسته بخوانید  
تا طعمش را بچشید . بدینگونه هم تند خواهید خواند هم  
هوشمندانه .

فصل ۱۹- شیوه‌های دیگری برای بهتر خواندن

( شیوه خواندن هنری است که با یاد آن را با دگر گرفت ،

۱- تلحین ، یعنی کلمه‌ها را آهسته و آرام به صدا در آورید تا  
جان پیدا کنند .

۲- شناسایی واژگان ، یعنی کلمه‌ها را درست بشناسید تا  
در ذهنتان جای بگیرند .

۳- ایجاد زمینه ، یعنی آنقدر کتا بهای خوب در موضوعهای مختلف  
بخوانید که وقتی به کتا بی جدید می رسید زمینه‌اش هم اکنون  
در ذهنتان باشد .

۴- نتیجه‌گیری ، یعنی در پایان هر بند یا پاراگراف مطلب را برای خود در ذهن خلاصه کنید .

۵- وبلاگ را ببینید که هر فصل چگونه با زمان یافته و چه بخشهایی دارد .

### قسمت هفت : مهارت‌های مخصوص

فصل ۲- پژوهش و نوشتن گزارش و مقاله .

( برای پژوهش در باب موضوعی ، با بدیهه رسیدگی و تحقیق

پرداخت ، با مطالعه کتابها ، جستجو در صحرای گلها

و گیاهان ، به آزمون در آوردن چیزی و بسپار چیزهای دیگر.)

برای دست زدن به پژوهش این گامها را بزرگوارید :

۱- موضوع و زمینه‌ای را برای بررسی و مطالعه برگزینید .

۲- بررسی را به انجام برسانید .

۳- اطلاعات و یافته‌های خود را ضبط و ثبت کنید .

۴- نوشته خود را با زمان دهید و تنظیم کنید .

۵- گزارش کارتان را بنویسید .

۶- آن را ویرایش کنید .

۷- نسخه نهایی را آماده کنید .

فصل ۲۱- تحصیل علم .

( علم ( Science ) را قلمرویی پایان خوانده‌اند ،

و این راست است . علم ، حالات بسیار دادر و همه بی پایان ،

از سخنرانها تا کتابها از مسأله‌ها گرفته تا آزمایشها

و آزمایشگاهها . به هر حال ، در هر علمی شما خود را با اصطلاحها

نو ، رخنه‌ها و اندیشه‌های نو ، شیوه‌ها و فنون نوموا جسته

می یا بید. باید همه اینها را روشن و صحیح و دقیق و وسیع دید  
و یاد گرفت و درست یاد گرفت. راههای میان بر را در این  
یاد گرفتن پیدا کنید. آنچه در فصلهای پیشین گفته شد در مورد  
علم هم صادق است.

## فصل ۲۲- چگونه بر مخاطبان تأثیر بگذارید.

( شما هم باید یاد دیگری را برای جمعی صحبت کنید: در کلاس  
درس، در حضور حاضران آشنا و جزاینها  
باید موضوعی را که می خواهید در باره آن صحبت کنید بخوبی  
بشناسید، یعنی بی گدازید آب نزنید. موضوع را جالب  
بسازی تا ذهنها و خاطرها را خوش آید. برای تدارک سخنرانی  
چنین کنید:

۱- کرده و طرحی ( خلاصه و منظم ) از موضوع صحبت تهیه کنید.

۲- نقشه صحبت را تهیه کنید: از کجا شروع کنید، چگونه استدلال  
کنید و با چه چیزها آن را پشتیبانی کنید.

۳- پیش از پیش، تمرین سخنرانی کنید.

۴- هنگام ادای سخن، وضع محل و حقا را در نظر بگیرید. روی

به حقا ردا شده باشید. خود را درست نگاه دارید. لحن

و گفتار را متنوع و زیرویم داشته باشد. با احساس صحبت

کنید. در ضمن موضوع گهگاه گریزهایی به موضوعات و مسائل

آشنا و متعارف بنویسید تا حقا سخنان شما را بهتر بفهمند.

اندیشهها را در پایان صحبت خلاصه کنید تا بهتر به یاد دستمعیان

مانند.

# نصیب ارضی . . . عبودیت

( جستجویی در معنی جمله‌ای از الواح )

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح نوراً در وصف ملاها دق نامی (۱) از شهندا می فرماید، قوله لاطلی :

" آن روح مجرد، آن نور مجسم و آن علم مشخص و آن ایقان  
مؤثر از جوته فداشیا ن بلکه ما لارجا نیا زان است، از آن رو که  
جام رفیق رحیق محبت الله نوشید، جان و جنان و تن را در سبیل  
الهی قربان نمود و هر روز آرزوی نوشیدن این قدح پر مسرت  
را می فرمود. ای کاش قطره‌ای به کام ما می ریخت و لارض من  
کأس الکرام نصیب والبهاء علیه یوم ولد یوم استشهد فی  
سبیل الله " (۲) انتهی

در متن حاضر، حاصل تحقیق در مورد جمله " و لارض من كأس الکرام نصیب " را شمی شود:

این جمله، در متون عرفانی اسلامی بکرات درج و ضبط شده است. به‌طور  
نمونه، حکیم سنائی ( عارف و شاعر قرن ششم قمری ) در یکی از مکاتیبش  
می نویسد:

" انبیاء را جمال از عالم کلمه عین او آمد و اولیاء را مجال  
میدان نطق صفت او و شعرا را تکوین در آشیان کلمه قول او...  
و چون در سنت کرام این بود که " و لارض من كأس الکرام نصیب "  
ایشان را از آن جرعه بی بخش نکردند تا این حکماء و شعراء به تجرّع

جرعاً ایشان عمرشانی و ذکر باقی به دست آوردند... (۳)

حافظ نیز به تلمیح یا تضمین ، قسمتی از این جمله را در مصرعی از یکی از غزلیهای خود نقل فرموده :

" خاکیان بی بهره انداز " جرعاً کأس الکرام "

این تطاول بین که با عشاق مسکین کرده اند

(۴)

مرحوم دهخدا ، جمله مذکور را بواسطه کثرت استعمال ، از امثال سائره دانسته و آن را در امثال و حکم خود قید و ضبط کرده است . (۵) ولی با قدری تعمق در کتب و آثار ادبی و عرفانی می توان ملاحظه نمود که این جمله ، مصراع دوم بیستی است از غزلی یا قصیده ای عربی و اغلب شاعران و مؤلفان قرن پنجم و ششم هجری با آن آشنا بوده اند . به طور نمونه ، امام محمد غزالی در اشهر معروف خود به نام " احیاء العلوم الدین " آن بیت و بیست قبل از آن را چنین نقل کرده است :

" شربنا شراباً طیباً عند طیب

کذک شراب الطیبین بطیب

شربنا و اهرقنا علی الارض فطلة

وللارض عن کأس الکرام نصیب " (۶)

شهاب الدین سمانی فقیه مشهور قرن ششم هجری ، در کتاب معروف خود به نام " روح الارواح فی شرح اسماء الملک الفتح " (۷) ، بیت حاوی این مصرع را من باب تأیید نظر خود به کار برده و نکته جالب آنکه ، عین این نظرو آن دو بیت ، در تفسیر معروف به " کشف الاسرار و عده الابرار " که منسوب به خواجه عبدالله تماری است مندرج است . (۸) حال باید دریافت که این شعرا زکیست ؟

ادیب قزوینی که در اشعار حافظ تحقیق نموده می نویسد :

"جرعه کأس الکرام"، در مصراع اول این بیت  
 "خاکیان بی بهره اند از جرعه کأس الکرام"، این تطاول  
 ...، تلمیح است به این مصراع معروف "وللارض من  
 کأس الکرام" ... ولی تاکنون نام گوینده آن را به دست  
 نیاورده ام. (۹)

استاد بدیع الزمان فروزانفر نیز در تعلیقات خود بر "فیه ما فیه" مولوی  
 در ضمن نقل آن دوبیت، اذعان داشته که سراینده اصلی آنها را نیاافته  
 است. (۱۰)

مرحوم مدرس رضوی نویسنده تعلیقات "حدیقة الحقیقة" سناشی هم، اگر  
 چندان سراینده را نیاخته (۱۱) ولی بر اساس شواهدی از "وفیات الاعیان"  
 این حلکان، دریافته که جمله با مصرع مذکور در قرون پنجم و ششم بسیار  
 مشهور و مستعمل بوده است، لذا شاعر آن می بایست قبل از این قرون زیسته  
 باشد. تنها موردی که در آن، شاعر این ابیات بدنام، مذکور گشته،  
 کتاب "بانک جرس" از تألیفات پرتوعلوی است. آن چنان که او عقیده  
 دارد، :

"جمله کأس الکرام ما خود است از بیت معروف و عوای دمشقی  
 که گفته است :

شربنا و اهرقنا علی الارض جرعه

وللارض من کأس الکرام نصیب" (۱۲)

کثیری از شعرای فارسی زبان هم مضمون این شعر را در اشعار خود به کار  
 برده اند. از جمله منوچهری شاعر (قرن چهارم و پنجم) گفته :

"جرعه برخاک همی ریزیم از جام شراب

جرعه برخاک همی ریزند مردان ادیب

نا جوانمردی بسیار بود، چون نبود

خاک را از قدم مرد جوانمرد، نصیب " (۱۳)

خاقانی نیز در اشعار خود آورده:

" خاک تشنه و کریمان زیر خاک

بیادگار جرعه‌شان آخر کجاست "

و یا:

" جرعه بود بیادگار کن و بر این خاک

بوئی از آن جرعه بیادگار دنیا بی " (۱۴)

عطاء رگوید:

" خاک او، زان شده ام تا چومی نوش کند

جرعه‌ای سوی لبش یافت بر ما فکند " (۱۵)

مولانا فرماید:

" ما قیابرخاک چون جرعه‌ها می ریختی

گرمی جستی جنون ما را چرا می ریختی " (۱۶)

خواجو گفته:

" جرعه‌ای بر خاک می خواران فشان

آتشی در جان هشیاران فکن " (۱۷)

وا ز حافظ است که:

" اگر شراب خوری جرعه‌ای فشان بر خاک

از آن گناه که نفعی رسد به غیر، چه باک " (۱۸)



از آنچه گذشت، چنین برمی آید که رسم ریختن شراب بر خاک از دیرزمانی

پیش، مرسوم بوده و اغلب عارفان و شعرا نیز بدان اشاره نموده‌اند. اما



در باب اینکه منشأ این رسم چه بوده و رموز و رازی را بیان می کند آرائی چند  
ابراز شده است ، از جمله ، دکتر محمد معین مطالبی را در مورد این رسم  
و عادت ، به شرح ذیل تحقیق کرده و نوشته است :

" این عادت ، نخست در میان ملت خوش ذوق یونان باستان  
نشأت یافته و مانند بسیاری از آداب باده نوشی ، به باکوس ،  
رب النوع باده منسوب بوده است . باکوس ( BACCHUS ) نام  
دیگر دیونیسوس ( DIONYSOS ) یعنی خدایا زئوس ( ZEUS )  
شهرنیا ( NYSA ) است . در داستانهای یونان ، آورده اند  
که به هنگام ولادت این رب النوع ، در تئوس ( TEOS ) چشمه ای  
از شراب از زمین بجوشید و چون او بزرگ شد مورایکاشت و از آن ،  
نخستین نکتار زمینی ( NECTAR = مشروب خدایان افسانه ای )  
را پدید آورد . از معجزات این پروردگار آن بود که با عسای خود  
بارها از خاک و تخته سنگها ، چشمه های شراب و آب آشکارمی ساخت  
و به هنگام ازدواج وی با آردیان ( ARDIANE ) از خرده ها  
نکتار جاری شد .

" نخستین و مهمترین گیاهی که به دیونیسوس منسوب است ، مو  
می باشد . ... مو ، نه تنها گیاه منسوب به دیونیسوس است بلکه  
عین او نیز می باشد ، وهم او است که خورش در زیر چرخش جریبان  
یافته ، باده ناب را پدید می آورد .

" مشهورترین افسانه ای که از او روایت می کنند ، ملاقات او است  
با ایکاریوس ( ICARIUS ) در آتیکا ( ATTIQUE ) یعنی ولایت  
قدیم آتن که بهنگام پادشاهی پاندیون ( PANDION ) صورت گرفت .  
" ایکاریوس که نمونه برزبرگران دلاور آتن بود ، زنی به نام

پانوتهآ ( PANTHÉA ) و دختری موسوم به اریگون ( ERIGONE )  
 داشت . وی دیونیسوس را به سرای خویش دعوت کرد و از او همراهانش  
 پذیرائی شایان نمود . رب النوع مزبور هنگام بازگشت ، باده  
 را به عنوان هدیه ای گرانبها بدو بخشید و سپرد که آن گنج شایگان  
 را در زیر خاک پنهان سازند ، مبادا که بدبختیهای بدو روی آورد ؛  
 ( اشاره و ایماش است به مضرات شراب ) ولی او غفلت ورزیده  
 شراب را در جاشی که در دسترس گمان بود مخفی ساخت ، شبانسان  
 آن را یافته ، نوشیدند و مست شدند و باین نتیجه ایکا ریوس را کشتند  
 و جسدش را در چشمه ای انداخته ، آن را از سنگ انباشتند .  
 " اریگون ، دختر ایکا ریوس ، با سگش در جستجوی پدر همه جا  
 شتافتند ، عاقبت گورا را در هیتمه ( HYMETTE ) یافت و خود  
 را به درختی که پدرش را در زیر آن دفن کرده بود بیاویخت .  
 " دیونیسوس ( و بر طبق برخی روایات : ژئوس ) بنا به درخواست  
 او همه اشخاص این داستان سوزناک را به آسمان منتقل ساختند  
 در ردیف ستارگان درآورد ؛  
 ایکا ریوس را به صورت سماک رامح ، اریگون را به شکل عنذرا  
 و سگ او را به هیئت شعرای یمانی .  
 " یونانیان ، خاطره اریگون را در جشن آیورا ( Aiora )  
 تجدید کردند و مدعی بودند که درنا حیه ایکا ریوس ، اولین موثی  
 که قهرمان مزبور به دستور دیونیسوس کاشته ، موجود بوده و آن را  
 به یکدیگر نشان می دادند .  
 " یونانیان ، چون مورا گیاهی آسمانی تصور می کردند که به  
 وساطت خاک بارمی دهد و لطیف ترین عصاره های نباتی را بنام

( باده ) به خاکینان تسلیم می کند ، از این رو به عنوان سیاس  
 گزار از عطیه خداوند شراب ، به هنگام نوشیدن آن جرعه ای  
 بر خاک می افشانند و به عبارتی دیگر هدیه ای نثار می کردند . . . .  
 یونانیان ، به تقلید خدای خویش ، این رسم را در مورد همسر  
 مشروبات معمول می داشتند . چنان که سقراط حکیم ( ۴۷۰ - ۴۰۰  
 ق . م . ) - همان فیلسوف باریک بینی که بسیاری از اعتقادات  
 و مراسم معاصران خود را به یاد استهزاء می گرفت تا بدان حد که  
 سرخویش را در این راه به باد داد - نیز نتوانست از این رسم  
 خودداری کند . اقلاتون ، شاگرد او ، ( ۴۲۷ - ۳۴۷ ق . م . ) در رساله  
 " مکالمه فیدون " در ضمن تشریح آخرین ساعات عمر سقراط ،  
 چنین آورده :

سقراط : " ای اقریطون گرامی ، آنچه گفتم بکن و بیش از این  
 مرا رنج مده . " اقریطون به یکی از بستگان خود که نزدیک بود ،  
 اشاره کرد ، وی بیرون رفت و پس از زمانی با کسی که مأمور  
 نوشتن زهر بود برگشت ، وی زهر را ساشیده ، در جامی کرده  
 در دست گرفته بود . سقراط ، چون او را بدید گفت :

" آفرین ای دوست ، تو که آشنا به موضوع هستی بگو چه با بدم  
 کرد ؟ "

مأمور گفت : " کاری نداری جز اینکه چون نوشیدی با بیدار بروی  
 تا پایت سنگین شود ، آنگاه بر تخت بخوابی . " پس جام را به  
 سقراط داد .

ایخراطیس ( ECHECRTE ) ، وی آن را با کمال آرامی  
 و بی هیچ لرزشی بگرفت . نه رنگش زرد شد ، نه چهره اش تغییر

یافت ، اما بدان مرد ، نظری که اندکی پائین تر از عادت وی  
و همچون نگاه‌ها و نربود ، افکنده چنین گفت : " مرا بگو آیا  
دستوری دارم که از این مشروب به یاد خدا جرعه‌ای بر خاک  
افشانم ... "

" اما تا شبر عادات و افکار یونانی در ایران ، و در حقیقت  
روابط معنوی و فرهنگی این دولت ، در دو مرحله انجام گرفته  
نخست ، به هنگام پادشاهی سلوکیان ... و از آن پس نیز در زمان  
اشکانیان ... ، دوم ، به هنگام خلافت عباسیان و در عصر ترجمه  
( قرن دوم و سوم هجری قمری ) که به علت ترجمه کتب یونانی  
به عربی ، معارف آن ملت ، مع الواسطه به ایران منتقل  
شد ... گویندگان ایرانی مانند منوچهری و اشیرا و مانسی  
و خاقانی و حافظ ، همه از این رسم در اشعار خود یاد کرده‌اند  
و از گفتار آنان نیک پیداست که رسم مزبور را به منزله " نشانه  
جوانمردی " تلقی کرده‌اند که از آن منتفع می‌دانستند ... "

( ۱۹ )

بنا بر آنچه گذشت ، شاید بتوان گفت که این رسم و عادت ، از لحاظ منشأ  
ما بعدالطبیعی و الهی داشته و نوعی شکرگزاری و ادای سپاس ، نسبت به  
ساحت آفریدگار ، تلقی می‌شده است . این رسم و ادب ، به مثل بسیاری از  
عادات و رسوم دیگر در طی دهور و اعصار دستخوش تحریف و دگرگونی گشته ،  
از اصل خود دور افتاده ، اما ظاهراً در نزد عرفا و شعرا به حال و مقام اصلی خود  
برقرار مانده . به نظر من ، این رسم در عین بیان شکر ، نشان از خضوع  
و عبودیت دارد و حکایت از طلب نیز می‌کند : طلب وصل و لقاء و نیز استمداد  
از آنان که رسیده‌اند و یا فتها ند ، نوشیده‌اند و یا بدبشواتند .

حال با زیارت مجدد لوح مبارک می توان دریافت که صحبت از " شراب  
 محبت الله " است که در قدح پرمسرت " فدا " ، یکی از طالبان راستین شراب  
 کرده و فاشی بر لقا حق نموده و هیکل میثاق خود را خاک ، که مظهر و مثل اعلا  
 محویت و فداست تمثیل فرموده که آرزوی شرب جرعه ای از آن شراب دارد که  
 بنا به سنت اهل کرم و وفا ، باید برایشان نثار شود .

نهایت عبودیت هیکل میثاق که به تعبیر ملیح خود ، ارض و خاک است ، همان  
 مضمونی است که در اغلب الواح خود را بدان متصف فرموده اند . چنانکه در  
 مناجات لقا می خوانیم :

" ... واجعلنی غباراً فی ممرّ الاحباء واجعلنی فداً لـللارض  
 التي وطئتها اقدام الاصفياء في سبيلك يا رب العزة والعلی... " .  
 (۲۰)

و یا آنکه می فرمایند :

" ... من شراب عبودیت بر سر خویش بیزم ... " (۲۱) و نیز  
 " ... در عرصه وجود ، هر کسی مظهر فضل وجود گردندنا صبه و خسدور  
 را به غبار نعال یا ران ، غبار آلودندنا بدو این سبیه را با بسد  
 مقام محمود دانست " (۲۲)

و در مقامی دیگر ، صریحاً می فرمایند :

" ما را فخر و مباهات بدان است که بنده این درگاهیم و خاک  
 آستان این بارگاه " (۲۳)

اما در " عبودیت " نیز حقائق بی شمار نهفته است . حضرتش بنفسه  
 فرموده اند :

" عبودیت آن ذات احدیت ، اما نت عظیمه است که ثقل اعظمست  
 و آسمان وزمین و جبال از حملش عاجز ... " (۲۴)

قرین نمودن مرتبه " عبودیت " با " ارض " با زیارت این بیان جمال قدم  
روشن ترمی گردد :

" احبای الهی در هر جمع و محفلی که جمع شوند باید بقسمتی  
خضوع و خشوع از هر یک در تسبیح و تقدیس الهی ظاهر شود که ذرات  
تراب آن محل شهادت دهند به خلوص آن جمع ؛ و جذبیه بیانات  
روحانیه آن انفس زکیه ؛ ذرات آن تراب را اخذ نماید ، نه آنکه  
تراب به لسان حال ذکر نماید ؛ انا افضل منکم ، چه که در حمله  
مشقات فلاحین ما بریم و بکل ذی روح ، اعطای فیض فیاض که در من  
ودیده گذارده ، نموده و می نمایم . مع همۀ این مقامات عالیه و  
ظهورات لاطحصی که جمیع ما یحتاج وجود از من ظاهر است ، سه  
احدی فخر ننموده و نمی نمایم و یکمال خضوع در زیر قدم گل  
ماکنم ... " ( ۲۵ )

## ▼ مراجع

- ۱- برای اطلاع از شرح حال او رجوع شود به : تاریخ ظهور الحق ، تألیف  
اسدالله فاضل مازندرانی ، طهران ، مؤسسه ملی مطبوعات امری ، ۱۳۲  
بدیع / ۱۳۵۴ ه . ش ، جلد هشتم ، قسمت دوم ، صفحه ۱۰۵
- ۲- حضرت عبدالبهاء : — ، به نقل از ما آمده آسمانی ، کرده آورده عبدالحمید  
اشراق خاوری ، طهران ، مؤسسه ملی مطبوعات امری ، ۱۳۸ بدیع / ۱۳۵۰  
ه . ش ، جلد نهم ، صفحه ۳۱ .
- ۳- ابوالمجدد محدوبین آدم سنائی : حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه ،  
بها اهتمام محمدتقی مدرس رضوی ، چاپ اول ، طهران ، دانشگاه طهران ،

۴- شمس‌الدین محمدحافظ شیرازی : دیوان حافظ ، ( ویرایش هـ و نشرهای گوناگون ) باید توجه داشت که غزل مبتدایه این بیت ، در دیوان حافظ طبع مرحوم قزوینی ، درج نشده است ، اما ایشان در مقاله " بعضی از تضمینهای حافظ " ( مجله یادگار ، سال اول ، شماره ۶ ، ۱۳۲۲ ، صفحات ۶۹ و ۷۰ ) آن را از حافظ دانسته اند .

۵- علی اکبردهخدا : امثال وحکم ، چهارجلد ، چاپ ششم ، طهران ، انتشارات امیرکبیر ، ۱۳۶۳ ، جلد چهارم ، صفحه ۱۸۹۵ .

۶- ابوحامد محمدغزالی طوسی : احیاء علوم الدین ، طبع مصر ، ۱۳۰۶ هـ . ق جلد چهارم ، صفحه ۷۷ .

۷- شهاب‌الدین سمانی : روح الارواح فی شرح اسماء الملک الفتح ، به اهتمام نجیب‌مایل هروی ، چاپ اول ، طهران ، انتشارات علمی و فرهنگی ، ۱۳۶۸ هـ . ش ، صفحه ۲۰۶ .

۸- کشف الاسرار و عده الابرار : ( شرحی بر تفسیر قرآن خواجه عبداللّه انصاری ) تألیف ابوالفضل رشیدالدین میبیدی ، چاپ ، طهران ، ناشر ؟ ، سال انتشار ؟ ، جلد پنجم ، صفحه ۵۰۳ .

۹- محمد قزوینی : بعضی از تضمینهای حافظ ، مجله یادگار ، سال اول ، شماره ۶ ، ۱۳۲۲ ، صفحات ۶۹ و ۷۰ .

۱۰- جلال‌الدین محمدمولوی : فیه ما فیه ، به اهتمام بدیع الزمان فروزانفر ، چاپ پنجم ، طهران ، انتشارات امیرکبیر ، ۱۳۶۲ هـ . ش ، صفحه ۷۰ .

۱۱- ابوالمجد محمدودین آدم سنائی : حدیقه الحقیقه ، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی ، چاپ اول ، طهران ، انتشارات علمی ، صفحه ۵۵ .

- ۱۲- پرتوعلوی : بانگ جرس ، چاپ سوم ، طهران ، انتشارات خوارزمی ، ۱۳۶۵ ه . ش ، صفحه ۱۰۰ . البته نام وعوای دمشقی ، نه با حرف عین ( به آن صورت که در بانگ جرس ضبط شده است ) ، بلکه با همزه و بصورت وأوای دمشقی آمده است و ارباب تذکره ، وفات او را در ۳۹۰ ه . ق مطابق با ۹۹۹ میلادی مرقوم داشته اند . برای کسب اطلاع بیشتر در باره او ، رجوع کنید به تاریخ ادبیات زبان عربی ، جناب الفاخوری ، ترجمه ترجمه عبدالمحمد آیتی ، چاپ اول ، انتشارات توس ، صفحه ۵۲۵ .
- ۱۳- شیلی نعمانی : شعرالحجم ، ترجمه محمدتقی فخر داعی گیلانی ، چاپ دوم ، دنیای کتاب ، ۱۳۶۳ ه . ش ، جلد اول ، صفحه ۱۴۵ .
- ۱۴- مجله یادگار ، سال ۱ ، شماره ۶ ، ص ۷۷ .
- ۱۵- دیوان عطار صفحه ۲۴۹ .
- ۱۶- مولانا - به نقل از مکاتیب سناثی ، صفحه ۲۵۵ .
- ۱۷- دیوان خواجو ، صفحه ۴۸۲ .
- ۱۸- شمس الدین محمد حافظ شیرازی ، دیوان حافظ .
- ۱۹- محمد معین : مجموعه مقالات ، به اهتمام مهدخت معین ، دو جلد ، چاپ اول ، انتشارات معین ، جلد اول ، ۱۳۶۴ ه . ش ، صفحات ۱۱۹-۱۲۷ .
- ۲۰- حضرت عبدالبهاء : مناجات لقا ، به نقل از مآخذ آسمانی ، جلد نهم ، حضرت عبدالبهاء : صفحه ۱۰۴ .
- ۲۱- حضرت عبدالبهاء :
- ۲۲- حضرت عبدالبهاء : مکاتیب عبدالبهاء ، مؤسسه ملی مطبوعات امری ، ۱۳۲ بدیع / ۱۳۵۶ ه . ش ، جلد هشتم ، صفحه ۴۵ .
- ۲۳- حضرت عبدالبهاء : همان مأخذ ، صفحه ۱۲۷ .
- ۲۴- حضرت عبدالبهاء : مکاتیب عبدالبهاء ، طهران ، مؤسسه ملی مطبوعات امری ، جلد پنجم ، صفحه ۱۲۷ .
- ۲۵- حضرت بهاء الله : اقتدارات ، طبع مصر ، ۱۳۱۰ ه . ق ، صفحه ۲۲۰ .



---

بخش دوم

---

# حضرت ورقه مبارکه علیا

" یا ایَّتھا الورقة المباركة النوراء غتی وتغتی علی انسان  
دوحة البهاء هذه الكلمة العلیا تهلا الهالآ هورب الآصرة  
والاولی قد جعلناک من خیرة الاماء واعطیناک مقاماً لسی  
الوجه الذی ما سبقته النساء کذلک فقلناک وقد مناک فضلاً من  
لدن مالک العرش والثری قد خلقنا عینک لعشاء هدة انوار وجهی  
واذنک لاستماع آیاتی وهیکلک للقیام لدى العرش ان اشکری  
ربک مولی الوری ما علی شهادة السدرة لورقتها والدوححة  
الاحدیة لشمرتها بذکری آیآها تضوع راحة المک طوبی لمن  
وجد وقال لک الحمد یا ربی البهی الابهی وما احلی حضورك  
لدى الوجه ونظری الیک وعنا بیتی الیک وفضلی علیک وذکری  
آیآک فی هذا اللوح الذی جعلناه آیه عنا بیتی لک فی التـ  
والاجهار " (۱)

بازیا رت این کلمات مبارکه نازلہ از کلک اظہر جمال قدم خطاب بہ دختر  
عزیز و اولامقا مشان بہ خوبی می توان بہ عظمت مقام حضرت ورقه مبارکه علیا  
بی بردوشا ہدیگری برای اثبات جلالت قدر و رفعت منزلت ایشان لازم نیست  
و حال آنکہ این بیانات عالیہ تنہا مبین گوشہ کوچکی از عنایات ہی شمار

شاعر مقدس آئین نازنین و عواطف عمیق مرکز میثاق و عهد متین و نبی  
محبت و عشق بی کران ولی عزیزا مرالله نسبت به این وجود مقدس بی همتاست.  
حضرت شوقی افندی مقام ورقه مبارکه علیا را به وضوح تمام چنین تشریح  
فرموده است:

" این نفس مقدس بیما ننند در این ظهور بدیع منبع بعد از سه  
ذات مقدس میثرو موس و سبتین امر مبارک ما فوق حروف حسی  
و شهدا و ایادی و میلین و بانیان نظم بدیع بهایشی قرار  
دارد " (۲)

ولی چگونه است که این فرع سدره مبارکه چنین مقام شامخ و بی مثیلی  
را داراست؟ برای درک این مطلب یکی از توابع منبع حضرت ولی امرالله  
را که پس از صعود حضرت ورقه علیا خطاب به یاران شرق افتخار صدور یافت  
تماماً زیارت می کنیم:

" گروه غم زدگان احبای الهی و اماء الرحمن در مدن و دیار  
شرقیه روحی لاجزانهم الفداء طراً ملاحظه نمایند:

#### هو الالهی

ایها الملتیهبون من نار الفراق قسم به نیر آفاق که کید  
این مشتاق چنان درسوز و احتراق است که شرح نتوانم و از عهد  
وصفی بر نیایم زیرا خبر فاجعه عظمی و فادحه کبری عروج علیا  
ورقه مقدسه زکیه مطهره نورا بقیة البهائم و ودیعت شمره زلیخه  
سدره منتهی و یگانه یادگار شجره طوبی روحی لاملومیتها الفداء  
به سمع این بینو افغاناً رسیده و جمره محرقه در قلب این خسته دل  
نا توان بیفکنده و بنیان صبر بر انداخته و اشک حسرت چون سیل  
جاری از دیده منهر ما خسته فوا اسفا علی بما منعت عن الحضور

والوفود فی ساحتها حین خاتمة حیاتها وعروجها الی ربّها وولائها  
 واستقرار جسدھا اللطیف فی مقرّها ومقامها . اذ ابقیت من هذا  
 لفخر العظیم والشرف المبین ممنوعاً بمیداً محروماً مهجوراً .  
 ای برادران وخواهران روحانی در این یوم رهسبب  
 از جهتی نعیب بکاء و فربا دوا و بلا از حنجر اهل بها در امکانه  
 ترا بیده در فرقت آن معدن وفا و افول آن نجم درّی افق عزّت  
 ابدیده در مغرب بقعماً حدیثه یاسند است و از جهتی آهنگ تهلیل  
 و تقدیس اهل عالین و هیاکل خلد بربین و عن وراثتیم کل النسبیین  
 در استقبال آن هیکل نا زنین و استقرارش بر رفرف علیتین  
 و جلوس بریمین مرکز عهد قویم مرتفع و متتابع . عموم مسن  
 فی البهائم فی مشارق الارض و مغاربها چون بیتیمان بینوا اشک  
 ریزا نندون لان و بی صبر و قرار نندوا ز فرقتش نگران از اعماق  
 قلوب کثیبه شان این ندای جانسوز به افق ابھی متواصل ایمن  
 انت یا مشعل الحبّ والوداد . این انت یا معدن اللطّف والحنان  
 این انت یا مظهر الکرم والسّخاء . این انت یا مطلع الانقطاع  
 فی الابداع . این انت یا و دیعۃ البهائم بین ملا الانشاء و بقیته  
 بین عباده و نفعه قمیصه للخلائق اجمعین .  
 ای عشاق آن طلعت نورا آن سراج و هاج هر چند در عرصه  
 ناسوت دهنش تمام گشت و نورش خاموش شد ، ولی در مشکبات  
 ملکوت به اصبیح سلطان سر بر لاهوت چنان برافروخت و بر طلعات  
 فردوس که در غرفات حمیری قوت در حولش طاقتند چنان برتسوی  
 بیفکنند که کل ندای و اطربا از دل و جان برآوردند و به نصدای  
 احدت احسنت علیک طلوات اللّٰه ایتها الورقة العلیا آن ساذج

حبّ و مفا را در غیام عزّیقا استقبال نمودند . منادی قدس در آن  
 حین امر آن من لدی اللہ المہیمن القیوم ندا بر آورد : یا ورقتی  
 العلیا انت التي صبرت فی اللہ فی حیوتک منذ نعومہ اظفارک  
 وتحکمت فی سبیلہ ما لاتحمّله الا اللہ بنفسہ الغالبۃ علی  
 الاممکنات ومن قبلہ مبشرہ الکریم ومن بعدہ غصنہ المبارک  
 المتعالی الممتنع الفرید . یستبرکّن با نفا سکا اهل ملاه الاعلی  
 ویطوفن حولک سکا ن رفرف البقاء وتشهدک بذالک ارواح  
 القاصرات فی سراق العظمتہ وعن وراثتہ لسان اللہ الصادق  
 الطاهر البدیع طویب لک وحسن ما ب بشری لک وخیرا یاب .

بلی ثقل فادح این بلیہ عظمی بر پروردہ بدعنا یتش بس  
 صعب وگران است ولی حمد ربّ عزّت را کہ جسم لطیفش از سجن محن  
 و بلا یای متناہدہ کما زیدا زہشتا دسال بہ مظلومیستی حیرت انگیز  
 تحمل فرمود آ زادشوا ز قیدہ موم و غموم برست و از آلام و اوجاع  
 گوناگون نجات یافت و از عوارض این دنیای دنیہ را شئی جست  
 و بساط ہجر اب بزرگوار و ہرا در نیک اختر مہر پرورش را در ہم  
 پیچید و در بحبوحہ فردوس مقروماً وی یافت . مدت حیات پسر  
 تلاطمش این لطیفہ را نینہ دمی نیا سودا نی فراغت و آرامی  
 نجست و نخواست در بدو حیاتش از زمین طفولیت از کأس کدر آشام  
 بلیات و رزایای سنین اولیہ ظہورا مرا عظم الہی بنوشید  
 و در فتنہ سنہ حین در اشران و تاراج اموال اب بزرگوارش تلخی  
 فقر و پریشانی بچشد در اسارت و کربت و غربت جمال ابھی سہیم  
 و شریک گشت و در فتن و انقلابات ارض عراق کہ از تدلیس و تزویر  
 قطب شقاق و مرکز نفاق احداث شد بلا یای لائحی در نہایت تسلیم

ورضا تحمل فرمود؛ از خویش و پیوندبگذشت و از مال و منسأل  
 بهیزا رشد. هبل تعلقات را با لمره به برید و چون پروانه جان سوخته  
 در حول شمع جما لیمثال لیلأونها رأطاشف گشت در افق انقطاع  
 چون زهره زهرا بدرخشید و در شیم و رفتارش آثا ربه پیه جمسال  
 مختا را بر خویش و بیگانه و حقیر و فرزانه مکشوف و مدلل ساخت  
 از تأثرات شدیدة عمیقه و عوارض مستولیه متعدده متنوعه که در  
 ارض سربران معدن لطافت و ساذج و داداوارده هیکل زینا پیش  
 چون آه شد و جسدنا زینش به مثا به تارگی گشت. در رجه کبری که  
 در سنین شادا راضی قلوب را متزلزل نموده آن رکن رفیع  
 متزعزع نشد و از هیوب اریاح کرد عقیم آن ورقه دوحه بقا  
 پژمرده و افسرده نگشت سمندهمت را در مضارعبودیت و جانفشانی  
 جولانی جدیددا و در جذب قلوب و تقلیب ارواح و زال المظنون  
 و شبها تگویی سبقت را از همگنان بر بائید. به میا هشفقت  
 بی منتها پیش خا رستان قلوب را پراز گل و شقایق محبت محبوب  
 ابهی کرد و به سیف مهر خالص افنده صلد ملیده را واله و مجذوب  
 امر بی مثال جمال ذوالجلال بنمود در قلعه محصنه از تعدیسات  
 و تجاوزات انفس شریره زخمی جدید بر قلب مجروحش وارد گشت  
 و لطمه شدید بر خاطر آزرده اش برسید.

هجر جمال ابهی بر کربتش بیفزود و از جفای بی وفایان نار  
 حترتش به فوراً آمد. در بحبوحه طفیان نقض آن کنز شمین الهی  
 رخ بر افروخت و قدر و حیثیتش در جمع اهل بهاء واضح و مبرهن  
 گشت از هجوم عنیف سالار نقض بر مقدسات آئین بهائی خاسف  
 و پریشان نشد و ملول و مأیوس نگردید. در دوره مفتشین غصن فرید

بها را ظهیر و معنی امین بود و انیس و جلیسی بی قرین اخ  
بزرگوارش را در حین غیاب در آفاق غربیه نعم الوکیل بود  
و ناثب و نما بنده ای بی مثل و عدیل .

در لوحی از الواح کها زیرا عمه مرکز میثاق به افتخار حضرت حرم  
مادر این کلمات در ریات در حق آن ورقه نوره مطور قوله الاحلی :  
" حضرت اخت را به جان و دل و روح و قلب و فؤاد مشتاق و در لیل  
و نهار در حقیقت جان و وجدان مذکور از فرقتش نتوانم ذکر  
کنم زیرا آنچه نویسم البته از غیرات محو خواهد شد "

پس از معدود حضرت عبدالبهاء به ملکوت الهی آن شمع  
ملا اعلی این مورضعیف را در آغوش محبت خود بگرفت و به مهر  
و شفقتی بی مثل بر آنچه لازمه عبودیت است تشویق و ترغیب  
و دلالت فرمود . عنصر وجود این عبدنا توان به مهرش مخرب و به  
روحانیتش ممتاز و از روح جاویدش مستمد . تعظیفات  
و تلکفاتش طرفه العینی از یادش رود و به مرور شهروا عوام  
اشرارش در این قلب حزین نقمان نپذیرد .  
ای خانم اهل بهاء

رفتی و شکست محفل ما هم محفل ما و هم دل ما  
قلم و لسانم از عهدہ نکرت عاجز است و از وصف سجایای حمیده ات  
قاصر . رشعی از محبت بی کرانت را تقدیر نتوانم و از عهدہ  
تعریف و توصیف ادنی حادثه ای از حوادث حیات گرانبهاست  
بر نیایم . در بارگاه الهی روح مقدست شفیع این مورضعیف  
است و در این تنگنای ظلمانی با دیر حلاوتت انیس و دستگیر این  
عبد حقیر . شکل زیبایت بر صفحه قلب مجروح منقوش است

وتبسمات جان افزایت در اعماق دل غمینم مطبوع و محفوظ  
مراد رساحت عز کبریا فرا موش منما و از امادات متنابعه حسی  
قدیراً بیوس و ممنوع مگردان و در ملک و ملکوت به آنچه تودانی  
اعظم نوایای این عبادت برسان .

ای حبیبان با وفا شایسته و سزاوار آنکه در جا معده پیروان  
حضرت بهاء الله از آل المقامها المتعالی المنیع در مدّت  
نهما هدرخا و رو با خترا عیا دوجشنهای امریه بالکلیه موقوف  
گردد و مجالس تذکرو تعزیت در هر شهر و قریه ای به کمال وقار  
و روحانیت و تسکین و توجه و خضوع و خشوع منعقد شود و سجا  
و نعمت آن ورقه بهیه نوراء و سر جمله اهل بهاء به اعلی کلمات  
و ابداع عبارات توصیف و توضیح و تشریح گردد و اگر چنانچه  
تا جیل و تعویق در مدّت یک سال در جشنهای خصوصی افشاد  
بها ثیان نیز ممکن و میسرالبتنه من دون تردید ایشا تا و اظهاراً  
لحزنهم و کسرتهم فی هذا المصاب الالیم تا خیر اندازند و این  
نامه و استفا شایسته این عباد را در جماع تذکرات تلاوت نما یکنه  
لعلّ اللّه یسیرا موری و یبدّد غیوم احزانی و یقضی حواشجی  
و یحقّق آمالی بفضله و قدرته و عطا شه . بنده آستانین شوقی

۳ شهر الکلمات ۱۵/۸۹ تموز ۱۹۳۳

(۳)

اکنون که با زیارت این بیانات مبارکه با برخی از صفات و خصوصیات وجود  
مقدس حضرت ورقه علیا به نحو مختصر آشنا شدیم ، هنگام آن است که تا حدّ  
امکان با دقت بیشتری به تاریخ حیات و خدمات بی نظیر ایشان ، صفات و  
سجایای عالیها اخلاقیه ایشان ، روابط محکمه و دینه ایشان با هیاکل مقدسه  
امرالهی ، و همچنین به نمونه هایی از دستخطهای مبارکشان بنگریم .



۱- طفولیت ایشان (۴)

دومین فرزندى كه از اقتران جمال قدم وآسيه خانم با به عرصه وجود نها حضرت ورقه عليا بودند ایشان در سال ۱۸۴۶ ميلادى در طهران به دنيا آمدند. نام مبارکشان فاطمه بودولى پدربزرگوارشان ایشان را بها ثيه مى ناميدند. تا شش سالگى اين وجود مقدس در نهايت شوکت و عزت مى زيستند ولى يكباره آن بساط سعادت و رفاه برچيده شد و در عرض ۲۴ ساعت دست غارتگران آن خانواده ثروت مند را به فقر شديد مبتلا کرد. ولى از همه مما شب سخت تر گرفتارى جمال مبارک بود.

" حضرت ورقه عليا سالها بعد براى يك بهائى غربى شرح دادند كه چگونه در آن ايام وحشت و اضطراب اكثر شيها والدهشان و حضرت عبداله بها كه در آن زمان بيش از هشت سال نداشتند ايشان را در منزل جا نهد و براى كسب خيبر از حال حضرت بها اللهدبيرون مى رفتند و ايشان با يستى در منزل ما عتها منتظر مانده و براى در كوچكتر خوبيش حضرت غصن الله الاظهر را در آغوش خود حفاظت نمايند. و با زحمايت نموده اند كه در اين ساعات هنگامى كه غفلتاً صدائى طبلى كه ز گرفتارى و دستگيرى با بهان حكايست مى نمود به گوششان مى رسيد تا چه حد نگران مى شدند و نمى دانستند كه اين علامت گرفتارى ما در و براى ايشان بسا شخصى ديگرى است؟ و اينها مما شبى بود كه با يستى يك طفل شش ساله تن به تحمل آن بدهد."

پس از بيان بافتن آن دوران و حشتناك و با زگشت جمال مبارک به منزل

مشاهده آثاری که زندان در آن وجود عزیزها فی گذاشته بود ضرب شدیدتری به دختر حساس و مهربان ایشان وارد آورد سپس دوران پرمشقت دیگری آغاز شد و آن سرگونیهای پی در پی جمال قدم بود. حضرت ورقه علیا همراه با سایر اعضاء عالیله در این مسافرتها ی طولانی وسخت که اغلب در شدت سرما صورت گرفت بدرعیزشان را از ظهران به بغداد و از آنجا به اسلامبول و ادرنسه و سرانجام به عکا همراهی فرمودند و در همه حال با عزمی راسخ به خدمت جمال مبارک پرداختند.

## ۲- از جوانی ایشان تا صعود جمال قدم

برای اینکه تا حدی بتوانیم مشقات و مصائب ایشان را در این ایام در نظر آوریم به گوشه ای از خاطرات ورود ایشان به عکا توجه می کنیم :

"... پس از دو روز مسافرت دریا در حیفاً پیاده شدیم . جمیع از گرسنگی و غذای نامناسب مریض شدیم من که تا آن وقت زن با قوت و صحتی بودم از آن به بعد هرگز روی سلامت و تندرستی ندیدم . یک روز در حیفاً در زندان بسر بردیم ... ما هارا در قایق کوچکی گذاشتند که به عکا بیا و روند دریا به حدی طوفانی بود که مریض ترور و رنجورتر شدیم . بعدها فهمیدیم که عکا زندان مرکزی دولت ترکیه بود یعنی از جمیع نقاط امپراتوری عثمانی محبوسین را به آنجا می فرستادند و به حدی آب و هوایش کشیف و وضعیتش خراب بود که شیوع داشت اگر پرنده ای از روی آن بپرد به زمین می افتد . با قایقهای کوچک ما را به ساحل رساندند ... از مصائب راه نفسی نبود که سالم مانده باشد . از همه بدتر جمال مبارک و من بودیم . چه بگویم ؟ از موقعی که پیاده شدیم و به سوی زندان می رفتیم تمام مردم عکا دور ما را

گرفته و بلند بلند به عربی صحبت می کردند . بعضی می گفتند :  
اینها را آوردند در سیاهلها زنجیرنما بند و برخی فریاد  
می زدند : اینها را به دریا می افکنند . فضح ترین و سخت ترین  
فریاد نفوس را در طی آن طریق دیدیم . تصور کنید که آن اوضاع  
و جنجال چنان شیرات غریبه ای در من گه آن وقت دختر جوانی  
بودم نمود .... به محض ورود به قشله و رویت آن منظره و خیم ،  
در پای پله ها حالم بهم خورد و توانایی آن را نداشتم که قدم  
از قدم بردارم و ابدأ ملتفت چیزی نشدم . این بدترین مرحله  
زندگی من است که به آن دچار شدم . رنج راه مرا به سرم نازل  
مرگ رسانیده بود و امراض دریا شی هم اضافه شد . همگی که وارد  
شدند در بزرگ قشله را بسته و قفل کردند . هرگز لغت و اصطلاحی  
یافت نمی شود که کثافت و شومی آن محل عجیب را بیان نماید .  
در اطاق پائین که مرا برده بودند تا مج پای هریک گل بود . هوای  
مرطوب و کثافت سربازان و غیره به حدی عفونت در آن محل ایجاد  
کرده بود که وصف نداشت ؛ چون دیگر قوت ایستادگی نداشتم غش  
کردم . آنها شی که اطرافم بودند ملتفت ضعف من شده مرا گرفتند  
که بر زمین نیفتم ، ولی چون در آن اتاق گل و کثافت بود ممکن  
نبود مرا بخوابانند . در یک طرف دیگر اتاق مردی بود که حصیر  
برای سربازان می یافت ؛ یکی از دوستان حصیری گرفته مرا  
روی آن انداخته بعد آب خواسته بودند هیچ یک التفاتی ننمودند  
و سربازان مانع از خروج اسرا هم شدند . در همان اتاق حفره  
کوچکی بود که حصیر با ف در آن آب ریخته و حصیر در آن خیس کرده بود ؛  
تا چاق قدری از همان آب به صورت من زدند و پدها ن من ریخته ،

از نوشیدن آن حالم بهتر شد ولی عفو نت آن به حدی بود که مجدد  
غش کردم . با زقدری از همان آب به صورتم زده از پله ها  
بالایم بردند ..."

سراسر جوانی حضرت ورقه علیا سرشا را زچنین خاطراتی بود؛ ولی ایشان  
با نهایت بردباری و تسلیم و رضا آنها را پشت سر گذاشتند و آن قدر در فکـر  
خدمت به جمال مبارک و دیگران بودند که هرگز به خود فکر نکردند . در سجن  
اعظم ، بعد از شهادت حضرت غصن اللہ لاطهر بپیش از پیش دل به عشق پیسدر  
بستند و از جمال مبارک خواستند که سرا سر عمر تنها به خدمت امرا ایشان پردا زند  
و ایشان نیز در نهانیت لطف و محبت این تقاضا را پذیرفتند . حضرت ولسی  
امرا اللہ در باره این دوره از حیات حضرت ورقه علیا چنین می فرماید :

" موعی که آن حضرت دوره شباب را به معیت حضرت بهاء اللہ  
در سجن عکا می گذرانید و از محبت اب حنونش قلبی سرشا رداشت ،  
سجایا و فضا ثلی از آن حضرت به ظهور رسید که معلوم گردید پس از  
حضرت بهاء اللہ در عالم مبارکه مظهر اعلائی محبت الهی و عطوفت  
و شفقتی است که نظیر آن در بین بشر کمتر دیده شده است . " (ترجمه)

این چنین بود که حیات مبارک ایشان تا آخرین دقایق و لحظات پربار و سرشار  
باقی ماند ؛ پربار از خدمت و سرشا را از محبت ، حتی خدمت و محبت نسبت به  
بی وفایانی که لحظه ای در آرزای آن جوهر حب و وفا تردید به خود را ندارند .

### ۳- عهد و میثاق

پس از صعود جمال مبارک ، حضرت ورقه علیا تمام توجه خود را حصر  
در کمک و خدمت به حضرت مولی الوری فرمودند و همچنان مانند زمان حیات  
بدر بزرگوارشان به امور منزل و ترتیب تشریف نفوس رسیدگی می فرمودند .  
در بحبوحه طفیان ناقصین با عزمی راسخ ترا ز پیش به پشتیبانی و معاونت

حضرت عبدالبهاء برخاستند و در هنگام سفرهای مبارک به غرب از جانب ایشان رسیدگی به امور مرکز جهانی امریهائی را به عهده داشتند. روابط عاطفی و روحانی بین این دو ذات مقدس بی نهایت عمیق و لطیف بود. چنانچه حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب به ورقه مبارکه علیا می فرماید:

" با شقیقتی الشفیقه، در شب و روز به یاد تو مشغولم. آنسی از خاطرنمی روی فی الحقیقه به جهت خود ابدأ متأسف و متحسر نیستم ولی هر وقت ملاحظه صدمات شما را می نمایم بی اختیار اشک از چشم می ریزد." (۵)

و در لوحی خطاب به صبیحه مبارکه ضیاء شیه خانم می فرماید:

" ای ضیاء در این سفر با بدبالی خرم و روح و ریحانی محکم همدم حضرت شقیقه باشی. شب و روز بکوش و بجوش و بخروش که سبب سرور قلب مبارکش گردی چه که در مدت حیات دمی نیا سود و در جمیع عمر آرام نگرفت چون پروانه حول شمع الهی پرواز می نمود. جانی افروخته داشت و دلی از حرارت محبت الله سوخته." (۶)

۴- پس از صعود حضرت عبدالبهاء

"بعدا از صعود حضرت عبدالبهاء ورقه مبارکه علیا دیگر کسی را جز حضرت شوقی افندی نداشتند. ایشان ملک طلق آن ورقه مقدسه گردیدند و حضرت ولی امر الله نیز بعد از وجود مبارک حضرت عبدالبهاء نسبت به ایشان جہائی از تعشق و تعلق داشتند که حدی جز حضرت ورقه مبارکه علیا آن مقام را در قلب سنیر نیافت. آنچه که حضرت ورقه مبارکه علیا فوراً پس از صعود حضرت عبدالبهاء و بعد در ایام ولایت امر نسبت به حضرت شوقی

افندی انجام دادند از حد و حساب خارج است. در تمام  
تاریخ امر الهی ایشان مقام و وظیفه خاصی داشتند که یکی  
از آنها ابلاغ بشارت ولایت امر بود که به قلم ایشان بسه  
عالمیان رسید. " (۷)

و سپس در دورانی که حضرت ولی امر الله ز شدت احزان آمدگی پذیرش  
مسئولیت سنگین ولایت امر را در خود نمی دیدند حضرت ورقه علیا تا مدتی  
زمان امور را در دستهای خود گرفتند، تا وقتی که حضرت ولی امر الله پس از  
مسافرت و کسب قوا به ارض مقصود برگشته در کمال قدرت و به نحو احسن بسه  
اجرای وظایف خود بر دادند.

هیکل مبارک در این مورد چنین می فرماید:

بیت

" کدام یک از عنایات را ذکر نمایم ؟ کدام یک از محبتها

را بیان کنم ؟ چه که لطف بی کرانت را به تمام و کمال

دائماً به این عبد میذول داشتی و در سخت ترین و بحرانی ترین

دقایق حیات دادی من شدی. " (۸)

در این دوران بود که حضرت ورقه مبارکه علیا با دستخطهای گرانقدر  
خود، به تشجیع و هدایت جامعه بهائیه که در بیعت از دست دادن ناگهانی  
مولای محبوب خود فرو رفته و در معرض فتنه های ناقضین قرار داشت ،  
بر داد ختند. دستخطهایی که از همان سبک و استحکام و زیبایی آثار حضرت  
عبدالبهاء برخوردار است و در بسیاری از موارد تشخیص آن از بیانات ایشان  
دشوار است. با زیارت نمونه هایی از این دستخطهای مبارک به خوبی  
می توان به اهمیت نقش حضرت ورقه علیا در این موقع بحرانی پی برد.  
در دستخط منبع حضرتان خطاب به آقا سید اسد الله قمی مورخ رمضان ۱۳۴۰  
چنین زیارت می کنیم :

... مصیبت عظمی و رزیه کبری صعد مبارک حضرت عبدالبهیاء  
 ارواحنا لمظلومیتها الفداء بنیان وجود را ویران نمود و بنیاد  
 هستی را منهدم ساخت به قسمی که آنچنان سرور از قلوب انبیا و اولاد  
 و سرج بهجت و حبور منطفی شد. عندلیب گلشن ابهی از تفتنیات  
 روح بخش با زمان دور قافله گلزار جنت اعلی از هدیرجان افزای  
 خموش گشت. صبح نورانی شام ظلمانی شد و یوم پرا نوار تیره  
 و تاریک گشت. دریای بلا به موج آمد و طوفان غم قبائل و امم را  
 احاطه نمود.

افسوس که آن بدر منیر یا صدری مشبک از سهام افتراء و فوادی مجروح  
 از طمن اهل جفا و قلبی محزون از جور و ستم قوم عدوان و طغیان  
 ناقضان پیمان خلف سحاب خفا مخفی شد و از افق امکان متواری  
 گشت و به ملکوت ابهی و افق اعلی صعد فرمود. حال در چنیبن  
 حالتی و مصیبتی مرکز نقض و قطب شقاق کموف شمس میثاق و خسوف  
 بدر و فاق را غنیمت شمرده و فرصت به دست آورده در اشد بغی و طغیان  
 به معانیت زعمیم الثانی به نثر افتراء و هذیان پرداخته و بسه  
 انواع دسائس و حیله لیل و نهاراً به فساد و فتنه مشغول گشته که  
 شرح آن موجب تطویل است از بهداطلاع حاصل خواهید نمود مع آنکه  
 در جمیع موارد ذلت و خسران و خبیث و خذلان خود را مشاهده می نماید  
 با وجود این تا رحمدرد و ورشان بیشتر شعله زندان استکبار و غرور -  
 تزیاید بد. باری در این گرفتاری و بی قراری و مصیبت و بسلاهی  
 ناگهانی یگانه تسلی، قیام بر خدمت امیر الله و شهودت و استقامت  
 بر دین الله و حفظ وصیانت شریعت الله و اتحاد و اتفاق یساران  
 و شور و انجذاب دوستان و عمل به موجب تعالیم اقدس جمال ابهی

جل ذکره لاعلی ووصایا و نصایح حضرت عبدالبهاء ارواحنا لعمودیتہ

القداست امیدواریم کہ کل موفق و موید گردیم بہ آنچه کہ

شایستہ و سزاوار این یوم مبارک است ... " (۹)

و نیز در ضمن یکی از دستخطهای مبارکشان خطاب بہ احبای خراسان ، این  
مناجات از قلم ایشان مادر :

" ... ای پروردگارا مهربان و ای غمگسار دل سوختگان ترحمی

و تفضل فرما صبر و اصطباری عنایت کن تحمل و قراری دہ با دست

فضل و کرمت مرہمی ہر این زخم نہ و علاج این درد بی درمان

فرما احبایت را تسلیت بخش و باران و کنیزانت را تعزیت دہ

این قلوب مجروح را التیام بخش و این فوآدہای مقروح را بہ

دریا ق جود و مرحمت شفا عطا کن اشجار پژمرده زاریح خزان

را بہ ہیوب نسا تم رحمن طراوتی بخش و ازہا را فسرده ز مسموم

ہجران را لطافت و نفا رتی عطا کن ارواح را بہ بشارت ملکوت

ایہی قرین افراح نعا و اشباح را بہ ہوا تفافق اعلی انشراح

و انبساطی دہ تویی فضال و تویی رحمن و تویی معطی

و مہربان ... " (۹)

در دستخط دیگری خطاب بہ حضرات احمدات انہا چنین می فرمایند :

" ... اگرچہ مصیبت عظمی و رزیدہ کبری صعود مبارک حضرت

عبدالبهاء ارواحنا لظلمتہ الفداء آتش بہ خرمن دلہا زد

و بنیاد ہستی و نیستی را بر انداخت و قلوب را قرین احزان

و آلام بی حد و پایان نمود ولی الحمد للہ کہ طلعت عہد مرکب

مخصوص را منصوص فرمود و غم منمنا زوولی امر اللہ حضرت شوقی

افندی را مرجع توجہ جمیع من فی البہاء قرار داد تا امر اللہ



محفوظ و دین الله مومن مانند این فضل اعظم و عنایت اتم  
موجب هزار شکرانه است و مستحق هزار حمد به ما حت قدس حضرت  
یگانه... " (۹)

به این ترتیب حضرت ورقه مبارک علیه با تشجیع و تقویت و تسلیت جا معه بهائی  
کشتی امر را در میان طوفان سهمگین نقض هدایت فرمودند، تا وقتی که حضرت  
ولی عزیز امیر الله مکن آن را در نهایت اقتدار به دست مبارک خود گرفتند.  
از آن پس نیز خدمات بی شائبه آن حضرت خاتمه نیافت و همچنان ادامه داشت.  
برای مثال:

" وجه مختصری به عنوان ارشید از حضرت عبدالبهاء به ایشان  
تسلیم شد و با اصرار قبول فرمودند ولی بیشتر آن را تقدیم  
نمودند تا طبقات مقام اعلی مطابق میل و رضای حضرت  
عبدالبهاء تکمیل گردد. " (۱۰)

ولی مهمترین نقش حضرت ورقه علیه در این دوران محبت و حمایت بی دریغ  
ایشان نسبت به حضرت ولی امیر الله بود.  
چنانچه بعد از صعود آن ورقه مبارک چنین فرمودند:

" ... تنها حاشی خود را در روی زمین از دست دادم او سرور  
و سلوان قلب کثیب این عمه در این جهان بود... " (۱۱)  
آنقدر روابط ایشان با آن عمه مهربان رقیق و لطیف و نزدیک  
بود که در ایالت و ولایت امر را کثرا زرقا تم و تلگرافها  
می فرمودند: " ما را اطمینان دهید و سلام ما را ابلاغ  
دارید. " و مقصود از کلمه " ما " هیکل مبارک و حضرت ورقه  
علیاست. در سال ۱۹۳۱ تلگرافی ارسال داشتند و مضامین  
فرمودند: " بهیه شوقی "

حضرت ولی امرالله هات داتشتند در بیست و چهار ساعت فقط یک مرتبه غذا میل فرما بندوقا حضرت ورقه مبا رکه علیا حیات داشتند شام رادراتاق ایشان روی میز کوچکی که آنجا بسود صرف می فرمودند. حرارت عشقی که نسبت به حضرت ورقه مبا رکه داشتند آتشی بود که مدت سی و پنج سال وجود عزیزشان را گرمی و حرارت می بخشید و ایشان به مهری اعلی از مهر مهادر وفرزندى به خدمت حضرت شوقی افندی قاشم بودند و همه گاه سب سرور قلب انورشان گردیدند. " (۱۲)

#### ۵- صعود حضرت ورقه علیا

صعود حضرت ورقه مبا رکه علیا در بیست و چهارم تیر ۱۳۱۱ مطابق ۱۹۳۲

میلادی واقع شد.

"... حضرت ولی امرالله در سوئیس تشریف داشتند که خبر صعود آن ورقه مبا رکه به هیکل مبارک رسید و البته از حال و وضع ایشان کاملاً باخبر نبودند و حتی در سال ۱۹۲۹ چنین مرقوم فرمودند: "حضرت ورقه مبا رکه علیا به غروب زندگانی نمود می شتابند رفته رفته ما به مرگ باضعف چشم نزدیک می گردد و قوای آن وجود مقدس به تعجیل روبه تحلیل می رود."

و البته احساس فرموده بودند که آن روز محتوم نزدیک می گردد چنانکه در ماه مارچ سال ۱۹۳۲ به احبای امریکا مرقوم و آنسان را اینگونه تشویق و بر اکمال بنیان مشرق الاذکار فرمودند: "با رگرنندای خود را بدین رجا بلندی نمایم و شاید آخرین ملت من حضرت ورقه مبا رکه علیا باشد که به سمع شما می رسانم. روح مقدسش بین دو عالم در حرکت است و آرزو منداست که پرواز

نهایش را به ملکوت ابهی آغا زفرماید، و امیدوارند که بشارت  
 اتمام این مشروع عظیم نوری جدید در آخرین ایام حیات  
 مبارکش انبیا کنند؟! با وجودی که حضرت ورقه علیا در هنگام صعود  
 ۸۲ ساله بودند با این حال صعود مبارکش لطمه عظیمی بر هیچ  
 اطهر وارد ساخت به طوری که دیگر غم هجران را فرا نبرد  
 فرمودند. " (۱۳)

"به محض آنکه خبر صعود حضرت ورقه علیا رسید فوراً به ایالت  
 شریف بردند و دستور آن آرا مگانه ظریف را با سنگ مرمر دادند.  
 فی الحقیقه این معبد عشقی است که حضرت ولی امر الله بر مزار  
 کسی بنا فرمودند که تا آخر عمر از حرارت محبت او کاسته نشد."  
 (۱۴)

همچنین :

"هیكل مبارک یک قسمت از محفوظه آثار را به الواح مقدسه ای  
 که حضرت عبداللہ خطاب به خواهرها وفای خود مرقوم  
 فرموده اند، مزین داشتند و برخی مواقع آن مرکز عظیم را به  
 شما ثلثهای ایشان و عکس مرقد مطهرشان و برخی از البسیه  
 و آثارشان جلوه خاصی دادند. " (۱۵)

پس از صعود مبارک، حضرت ولی امر الله تمام اعیاد و جشنهای بهائیان  
 را در سراسر عالم به مدت نه ماه تعطیل فرمودند. و در تواقیع بسیاری حزن  
 عمیق خود را از این واقعه مؤلمه ابراز داشتند و مقام عظیم و خدمات بی شائبه  
 و گرانقدر و صفات و سجایای عالی ایشان راست بودند. از جمله این بیانات  
 لطیف و زیبا خطاب به آن ورقه مبارکه از قلم مبارک جاری :

" ایتهالورقة المبارکة العلیا قلم می نالدوسیل رشک  
 از دیدگان حزینم جاری است. از خلال آبشار اشک هیگل

منیرت را زیارت می نمایم و وجه صبیح مملوا ز عشق و وقارت  
 را می ستایم . با آن چهره تا بناکت در نقاب خاک پنهان  
 گشته و توده غیرا ما را از غم دور و میچور ساخته ، ولی چشمان  
 پراز محبتت را ما مشاهده می نمایم و از سکون و اطمینان شدید  
 آن دو چشم آبی به چشمه های عشق و محبتی که به ما مرعظیم  
 آب آسمانی خود داشتی پی می برم و روابط و تپه های را که  
 با این عبده خاکسارترین و ناچیزترین بندگانش هستم احساس  
 می کنم . و خویشتن را همواره در امواج عواطف قلبیهات مخمور  
 می یابم . یادآوری آن جمال بی مثال و تبسم های آن طلعت  
 جلال و کمال تسلی قلب کثیب این عبده در مثرحیات است ممزی که  
 به خاطرهای مصائب آلوده است و مقدر است که آن را تا به پایان  
 بهیمایم . لمس ایادی کریمهات مرا قوت دل و جان است و  
 همین لطف و عنایت است که مرا توانایی می بخشد تا صراط  
 مستقیم را که بیمودی این عبده نیز به همان قوت و استقامت طی  
 نمایم . بحرندای شیرینت در ساعات مظلمه بلایا جذب و شسوری  
 می دهد که به پیروی از حیات پربرکاتت که در هر حال از تمک به  
 اهداب کبریا و تشبث به حبال استقامت و وفا با زما ندی این عبده  
 نیز به عروة الوثقای ولای او متمک بماتم . (۱۶)

در یکی از توابع منبع حضرت ولی امرالله چنین زیارت می کنیم :

"... آن کنز شمین ابهی و گوهر نفیس بی مثیل جنت علینا آست  
 کامله با هره صفات رحمانیه بود و معدن سجایای الهیه . مسدت  
 حیات آن محبوبه اهل بهاء هدف سهام بلایا و روزایا درسیب  
 جمال ابهی بود و با مدری رحیب و با اصطیاری عجیب و وقار

وجلالی محیرالمقول تلقی جو روحِ جفا از هربی وفا می فرمود .  
 آن مظلومه آفاقِ حصنِ امیر را به جان و جان و قوی و ارکان  
 محافظه می نمود و آئینِ نازنینِ آن نور مبین را به سلوک و رفتار  
 و حسن بیان و جوهر تبیان صیانت می فرمود . در بحبوحه محسن  
 و آلام آن تبسم های روح افزا ز طلمت ملکوتیش قطع نشد ؛  
 و در طوفان شادابی بیایان آن بشارت و بهجت و مسرت رحمانیه  
 از چهره مبارکهاش مخفی نگشت ... " (۱۷)

خطاب به احبای آمریکا می فرمایند :

" تذکارِ رویا دآوری آن ورقه مقدسه اثری عجیب در نفوس احبای  
 الهی دارد به طوری که در این جهان مملو از احزان و بالمره  
 از حوادث ویران باد آن طلعت مهربان ، اشعای از مهر تابان  
 عنایات الهیه می گردد که به هر قلب و روحی وارد می شود . " (۱۸)  
 " ... و در سال ۱۹۳۸ در ضمن پیامی هزار پیوند انگلیسی به نام  
 ایشان به مشرق الاذکار آمریکا عنایت فرموده و بیان نمودند  
 که نام آن حضرت برای همیشه در بنای این معبد جا ویدان بوده  
 و موجب تقدیس ابدی خواهد گردید . " (۱۹)

در اینجا توجه به این نکته نیز بجاست که اگر چه :

" عروجِ حما مدهمیشاق به در فرف علی واقعه ای است که دلالت  
 بر نهایت عصر بطولی و بدایت عصر تکوین می نماید ولیکن حضرت  
 ولی عزیزا مرالله در ضمن یکی از تواقیع مبارکه خویش بیان  
 عصر رسولی را متقارن با ارتحال سلیله البها اخت محبوب  
 حضرت مولی الوری حضرت ورقه علیا در سنه ۱۹۳۲ ، و دیعه عصری  
 که مشحون از جلالت و شامت و بسالت است ، معین و مصحح

فرموده اند. " (۲۰)

بیان مبارک چنین است :

" افول مرکز میثاق و صعود حضرت ورقه علیا اخت جلیل و عزیزش  
که آخزین بادگای عصر رسولی بود اولین و مهیج ترین فصل  
تاریخ امریهائی را خاتمه داد و عصر اول دورا عز جمال ابهی که  
عصر رسولی است به آن منتهی شد. " (۲۱)

خانم اهل بهاء

اگرچه پس از زیارت بیانات مبارکه هیاهو کلی مقدسه امر الهی هر کس سلام  
انسانهای عادی نارسا و خالی از لطف خواهد بود، ولی نا بجا نیست اگر اندکی  
نیاز دیدگای بشری به وجود مقدس حضرت ورقه علیا نظرا فکنیم .  
بسیاری از اثرین مقامات متمبر که وسایرا فردی که سعادت زیارت آن ورقه  
مبارکه را داشته اند خاطراتی از ایشان نقل کرده اند . از جمله مقاله ای است  
که در جلد پنجم عالم بهائی به قلم خانم مارجرى مورتن درج گشته  
و قسمتهائی از آن پایان بخش این بررسی کوتاه است :

" از اقتران جمال اقدس ابهی و آسیه خانم دختر بلنداختسری  
با به عرصه شهود گذاشت که بهایشه نام گرفت . اهل بهاء او را ورقه  
مبارکه علیا نامیدند و اطرافیاننش هم چنانکه برادر بزرگسوارش  
حضرت مولی الوری را آقا خطاب می نمودند ، به پیروی جمال  
مبارک ، برای او نیز لقب خانم را برگزیدند . این خانم  
مقدس که روح ناقدش در قلوب کسانی که او را می شناختند نفوذ  
کرده و حرکات و سکنات روزانه اش معرفت و قارومتان او بود ،

میرا شی از اعمال و کردها رنیکوبه جای گذاشت تا هریک از ما  
 نیز به سهم خود، از صفات معنوی او که جزئی از ضروریات  
 زندگیش به شمار می رفت برخوردار باشیم . ارزش لطیفی که  
 برای نوع انسان قائل می شد و بیش از هر چیز به آن اهمیت  
 می داد مبین احترام درونی حضرت ورقه علیا نسبت به هم نوع  
 بود، با لطفی آمیخته به وقار و به طوری که احسان ذره ای  
 ناراحتی در انسان به وجود نمی آمد، در نهایت سادگی و بدون  
 اینکه مقام بلند و شأن رفیع خود را حس کند، با اطرافیانش  
 برخورد می نمود. مهربانی و ادبش، طرز سلوک در برابرین  
 سابق ایران را به خاطر می آورد. حتی با منسوبین خود نکات  
 بسیار دقیق معاشرتی را از نظر دور نمی داشت ... زندگی او  
 محصور در قلمروی بود که روحا نیت و محبت در آن حکم فرما بود؛  
 و در اینجا بود که انسان به فضائل و صفات معنوی حضرت ورقه علیا  
 پی می برد. ظرافت، شایستگی و قضاوت عادلانه ای که از خود  
 نشان می داد، و بالاخره تمام عناصری که خوبی را به وجود  
 می آورد با هماهنگی کاملی در وجود حضرت ورقه علیا آمیخته شده  
 بود. اراده نیرومند خود را هرگز به کسی تحمیل نمی نمود. هیچ  
 گاه کسی را وادار به پذیرفتن افکار خود نمی کرد. برخورد او  
 بسیار ملایم و دوست داشتنی بود. کسی در حضور حضرت ورقه علیا  
 خم نمی شد. آنچه را که دیگران ممکن است با خشونت انجام  
 دهند او با یک تبسم مطبوع و با یک اشاره لطیف چنان به آرامی  
 تنفیذ می نمود که به ندرت کسی متوجه آن می شد. حضرت ورقه  
 علیا اطرافیان خود را از همدردیهای محبت آمیز محروم نمی کرد

در زندگی آنها داخل می شود و حشان را از سرور لبریزی می گرد؛  
 به طوری که در آن لحظه نمی توانستند این همدردی را به عنوان  
 همدردی درک کنند و فقط احساس می کردند که قلبشان مملو از  
 سرور و شادمانی شده است... کلمه محبت آمیز "مادر" همیشه از  
 زبان حضرت ورقه علیا به گوش می رسید، جمله "مادر عیسی  
 ندارد" پیوسته نوازش بخش ما معه کمانی بود که در اطراف  
 ایشان بودند و آن عکاس این جمله سبب آرا مشروح و تفسیری  
 خاطرشان بود... محبت حضرت ورقه علیا خالی از هر نوع  
 شائبه ای بود. او بدون کمترین توقعی از دیگران روح و جسم  
 خود را وقف محبت و خدمت به آنها می کرد و نمی گذاشت احساس  
 کنند که مدیون محبت های بی پایان ایشان شده اند؛ حتی  
 نمی خواست احساس حق شناسی در درون آنها برانگیخته شود...  
 اومی خواست چنان بر زخم دل های دردمند مرهم نهد که حتی  
 فشار دست لطیف او را حس نکنند. قلوب را سرشار از شادمانی  
 می نمود در حالی که منشأ این سرور و لذت معنوی را نمی شناختند.  
 اگر احساس می نمود که کسی رنج می برد کاری نداشت که منشأ  
 این رنج در خود او است یا از غیر او به او رسیده، بلکه به طور کلی  
 برای رنج های بشری معتقد به یک سرچشمه مقدس بود... اگر کسی  
 در آزار اومی کوشید حضرت ورقه علیا سعی می کرد او را به خاطر  
 خوبی که در وجودش هست تسلی بخشد؛ زیرا محبت او تا بسع  
 هیچ گونه شرایطی نبود. نفوذ او را شاخساران عمیق بود که  
 طبیعت هر کس را هر قدر هم می خواست طور دیگر جلوه دهد به زودی  
 می شناخت. مخصوصاً در شناختن دردها و رنج های بشری بصیرت



فوق العاده‌ای داشت ، به طوری که نظرش فوراً متوجه  
 بدبختیهای انسان می شد و تا کامیاب‌های او را در اعماق قلب  
 و روحش می خواند و برکت و عنایت خود را از او دریغ نمی کرد .  
 وقتی حضرت ورقه علیا هدیه‌ای به کسی عطا می فرمود به نظر  
 می رسیدا ز کسی که هدیه او را پذیرفته است سپاس گزار است ...  
 هرگز از محبت خود به دیگران خیر نداشت ، ولی اگر کمترین  
 محبتی از جانب دیگران نسبت به او برآزمی شد او را شدیداً  
 تحت تأثیر قرار می داد ... سفا و تمنندی او جزء ذاتی وجودش  
 نبود و گشاده دستیش مانند جریان بدون انقطاع رودخانه‌ای بود  
 که هرگز با زمینی ایستد ... هدایایی که اهدا می نمود عبارت  
 بود از یک شیشه عطر گل سرخ یا اشیاء ظریف دیگری که برایش  
 گرانبها بود ... سرچشمه فضیلت حضرت ورقه علیا دل روشن  
 بین و آگاهش بود ... بزرگترین موهبتی که در وجودش نهفته  
 بود آسایش و سروری بود که به اطرافیانش اهدا می فرمود .  
 خندیدن را دوست می داشت و خود را در شادی جوانان شریک  
 می نمود و این رفتار مطبوع ، چون امواج شادی بخشش ، در  
 دریای وجودش در حال تلاطم بود . به ندرت به گوشه تنهایی  
 پناه می برد ... اتاق او به منزله قلب خانه به شمار می رفت .  
 هنگامی که در فصل زمستان منقل آتش خود را برمی افروخت  
 و با روی نیمکتی که کنار پنجره قرار داشت و نور آفتاب روی آن  
 می تابید می نشست ، پیرو جوان یک یک وارد می شدند و هر یک  
 لحظه‌ای در اتاق او توقف نموده سپس به دنبال کار می  
 می رفتند ... با وجود اینکه سالهای متمادی کدبانوی آن -

خانه بزرگ بود و شخصاً به تمام امور رسیدگی می نمود، هرگز  
 برای انجام کاری به کسی اصرار نمی کرد و هرکاری را ضروری  
 تشخیص می داد مستقیماً آن را برعهده می گرفت و تمام توجه  
 خود را به آن میذول می داشت. هرگاه دست به کاری می زد،  
 تمام قوای خود را حصر در آن می نمود. هماهنگی کاملی که  
 در زندگی او وجود داشت، سبب می شد از ساعات و دقائق به  
 بهترین وجهی استفاده نماید. نه تنها با زندگی و مردم  
 هماهنگی داشت بلکه عدم سازش و اختلاف در وجودش راه نمی  
 یافت... حضرت ورقه علیا دانستند نبود او از تحصیلات دنیا بی  
 بهره زیادی نداشت بلکه منبع بصیرت و فضیلتش دل روشن  
 بینش بود... چندان عادت به مطالعه و بیاد نوشتن نداشت اما  
 تماس دائم او با زندگی هرگز قطع نمی شد... اگر در جاهای  
 رنج و ناراحتی مشاهده می کرد، هرگز سخنی از مشکلات  
 و دردها به میان نمی آورد، بلکه کوشش می کرد به طور غیر  
 مستقیم ماسک را از میان بردارد و آلام را به دست فراموشی  
 سپارد... حضرت ورقه علیا، روح و معنی را در قالب جامد  
 حقیقت می ریخت و آن را به انسان عطا می نمود... وقتی  
 انسان، در حین ناراضی و بیقراری به سوی او پناه  
 می برد این حقیقت برایش کشف می شد که این بیقراری  
 و ناراضی از سرگردانی روح سرچشمه گرفته است؛ و برای  
 دومین باری که به این محراب صلح و آرامش پناه می برد  
 در این اتاق کوچک و سفید آرامش خود را بازمی یافت. در اینجا  
 بود که او را هدیدن خداوند را در اشیاء کوچک به انسان نشان

می داد؛ به طوری که شخص می توانست وسعت نامحدود ولایتناهی را در جها ردیواری که خانه نامیده می شود، مشاهده کند... حضرت ورقه علیا، زیبایی را دوست می داشت و احساس خود را به محیط اطراف خود به عاریت داده بود. نفعه لطیف خود را در جوا طرافش پراکنده نموده بود... او از عاداتی که در اثر ازدیاد سن به وجود می آید برکنار بود... هرگز احتیاج نداشت زندگی گذشته خود را مطالعه کند و یا ماز دست رفته را بساز گرداند گذشته و با زمان حاضرش پیوسته بود و زمان حال او متضمن گذشته بود. نمی توان گفت که هنوز زیبایی خود را حفظ کرده بود، ولی درخشندگی ایمان و روحانیت، جلوه خاصی به اومی بخشید. زیبایی حضرت ورقه علیا در فضائل و کمالاتش نهفته بود و اشرمیت دلپذیری از چهره اش آشکار بود... هرگز پشت خود را در زیر بارمشقات خم نمی کرد و طوری رفتار می کرد که ممانعتش به نظرنا چیز جلوه کند. او مایل نبود زندگی اش را نوعی از شدت بداند و اصرار نداشت به صورت قهرمانان بسه سوی حوادث بیرون و با سختی ها مواجه شود. شوق و حرارت درونش به وسیله یک مشعل فروزان جاودانی حفظ می شد. در بر خورد با امتحانات و مواجهه با خطرات نه حرارت فوق العاده از خود نشان می داد و نه روی از حوادث برمی گرداند، بلکه با رضایت خاطر و آرامش روح به سوی مخاطرات پیش می رفت. شهادت و نیروی اراده حضرت ورقه علیا از ایمان و فهم او سرچشمه می گرفت و در پرتو همین شهادت بی مانند بود که سالهای متممادی، لاینقطع رنج برد و با اندوه بی پایان به سر برد و دم برنیاورد.

در بر خورد با غنوثنها و ملامتها همیشه چیزی بالاترا گذشت از خود نشان می داد. رنج بردن و عفو کردن از صفات مقدسین است اما بالاترا آن ، این است که انسان با نیروی معنوی خسود ما شب بزرگ رانا چیزانگار د. و این حالتی بود که همیشه در حضرت ورقه علیا تجلی می کرد. کلمه مظلوم لفظ بسیار مناسبی است که در توصیف ایشان می توان به کار برد ، زیرا هرگز کسی نشنید که حضرت ورقه علیا لب به شکوه گشاید ، بلکه به عکس در نفس رنج و مرارت نوعی از کمال و زیبایی مشاهده می نمود. نه تغییرات ناگهانی زندگی و نه موانع بزرگ ، هیچ یک او را از شکیبایی با زمینی داشت و پیوسته با نیروی بیشتر و قدمهای سریع تر به سوی هدف نهائی خود پیش می رفت این زندگی حضرت ورقه علیا بود ، هنگامی که لحظه عروجش به ملکوت ایبهی نزدیک شد ، هر قدر قوای جسمی رو به ضعف می نهاد قوای روحانیش با وضوح بیشتر آشکار می شد و از پس برده های رنج و اندوه بهتر و واضح تر تجلی می کرد. با وجود ضعف جسمانی تا آخرین لحظه حیات لبهاش متبسم و منعکس کننده حسی بود که آن را به خوبی شناخته و به دیگران اعطاء کرده و هنوز از تجلی با زنا پستاده بود. و به این ترتیب نمونه روشنی از زندگی خود را در صفحه غبرای به یادگار گذاشت . (۲۲)

## ▼ مراجع

- ۱- حضرت بهاء الله : به نقل از رحیق مختوم ( قاموس لوح مبارک قرن ) ، تألیف عبدالحمید اشراق خاوری - نشر طهران ، ۱۰۳ ، دیح / ۱۳۲۵ ه . ش

- ۲- حضرت ولی امرالله : به نقل از اختران تابان ، تألیف فروغ ارباب ،  
نشرطهران ، مؤسسه ملی مطبوعات امری ، ۱۲۹ بدیع/۱۳۵۱ ، ص ۱۰۵
- ۳- حضرت ولی امرالله : توقیع منیع به مناسبت صعود حضرت ورقه مبارکه  
علیا ، جلد دوم ( ۱۹۳۹-۱۹۲۷ ) ، نشرطهران ، مؤسسه ملی مطبوعات  
امرئ ، ۱۲۹ بدیع/۱۳۵۱ ه . ش . - صفحات ۲۱۱-۲۰۴ .
- ۴- به نقل از نشریه آهنگ بدیع ، شماره / ۶-۵-۴ ، سال هفدهم
- ۵- حضرت عبدالبهاء : به نقل از رحیق مختوم ، جلد دوم ، ص ۱۱۵۹
- ۶- حضرت عبدالبهاء : به نقل از همان مأخذ ، همان صفحه
- ۷- امه البهاء روحیه خانم : گوهریکتا ، ترجمه ابوالقاسم فیضی - نشر  
طهران ، ص ۲۱۳ .
- ۸- حضرت ولی امرالله : به نقل از مأخذ پیشین ، همان صفحه
- ۹- حضرت ورقه علیا : دستخطهای حضرت ورقه علیا - نشرطهران ، مؤسسه  
ملی مطبوعات امری ۱۲۹ بدیع ، ص ۲۸
- ۱۰- امه البهاء روحیه خانم : گوهریکتا ، ص ۲۱۵
- ۱۱- حضرت ولی امرالله : به نقل از مأخذ پیشین ، ص ۲۱۱
- ۱۲- امه البهاء روحیه خانم : همان مأخذ ، همان صفحه .
- ۱۳- امه البهاء روحیه خانم : همان مأخذ ، ص ۲۱۱ .
- ۱۴- امه البهاء روحیه خانم : همان مأخذ ، ص ۲۱۵
- ۱۵- امه البهاء روحیه خانم : همان مأخذ ، ص ۲۱۹
- ۱۶- حضرت ولی امرالله : به نقل از مأخذ پیشین ، ص ۲۱۲
- ۱۷- حضرت ولی امرالله : مندرج در ( توقیعات مبارکه " - جلد سوم -  
نشرطهران ، مؤسسه ملی مطبوعات امری ، ص ۱۰۹

- ۱۸- حضرت ولی امرالله : به نقل از گوهریگنا ، ص ۲۱۹
- ۱۹- به نقل از نشریه آهنگ بدیع ، شماره ۶/ ۵- ۴ ، سال هفدهم
- ۲۰- بیت العدل اعظم الهی: عهد و مختلفه عصر تکوین، اداره تحقیقات
- ۲۱- حضرت ولی امرالله : به نقل از اختران تابان ، ص ۱۰۷
- ۲۲- مارگری مورتن : ( اصل مقاله مندرج در نشریه عالم بهاشی ) ،  
 به نقل از نشریه آهنگ بدیع ، شماره ۶/ ۵- ۴ ، سال هفدهم



# از اندازات موجود در آثار مبارکه تا نویدهای بیت العدل اعظم

برای هر یک از افراد حیا که با آیات و آثار الهی مأنوس باشند، پیش بینی بلایا و مصائب تنبیهی برای اهل ارض موضوعی آشناست، و هر نفسی که پیام های سه سال اخیر معهدا علی را زیارت نموده باشد، متوجه نشانه هایی از خوش بینی برای آینده عالم و اهل آن در محتوای این پیام ها گشته است. حال، قدم آن است که در این صفحات معدوده، بسا تفصیح هر چند مقدماتی در محتوای آثار و بیانات مبارکه های کامل مقدسه و نیز پیام های اخیر معهدا علی، طرح کلی و حتی المقدور خوانا از کیفیت تحول اینگونه مضامین به دست آوریم. بدیهی است که در این جستجو از مشکلات و محدودیت های ناشی از تعابیر فردی در زمینه فهم و برداشت از نمـو ص مبارکه آگاهیم، اما توجه به بیان معهدا علی در باب کیفیت آزادی استنباط فردی، روشی بخش راه و موجب استظهار مان است. \*

ابتدا به زیارت برخی از آثار جمال قدم در این زمینه می پردازیم

---

\* - می فرمایند: "... از استنباطات شخصی ... به فرموده شخص حضرت ولی امر الله به هیچ عنوان نباید ممانعت شود زیرا این قبیل تفسیرات فردی ثمره قوه عقلانی انسان بوده موجب درک بیشتر و بهتری از تعالیم الهیه است. مشروط بر آنکه در این رهگذر هیچ گونه اختلاف و مناقشه ای بین یاران حاصل نشود و هر کس بفهمد و با لصراحه روشن سازد که نظرات و عقایدش صرفاً جنبه شخصی دارد ... " (1)

و پس از بررسی خصوصیات ما نندمهلت ، علت و ضرورت نزول این بلاها ،  
با سیری در آثار حضرت ولی امرالله و پیام های مهیاء علی ، بر آنچه گذشته  
است و آنچه در پیش رود ابریم ، نظرمی نمایم .

۱- انذارات به اهل ارض ، در آثار جمال قدم

در آثار جمال قدم ، به دو صورت به نزول بلاهای عمومی انذار می گردد :

گاهی با ذکر صریح و یا تلویحی شرط عدم توجه و اقبال عالمیان به ظهور  
جدید الهی ، و گاهی بدون ذکر هیچ گونه شرطی ، در هیأت یک پیش بینسی  
کاملاً " قطعی الوقوع .

در کلمات مکنونه می فرمایند :

" بگوای اهل ارض ، بدرستی بدانید که بلای ناگهانی شما

را در پی است و عقاب عظیمی از عقب ، گمان مبرید که آنچه را

مرتکب شدید از نظر محو شده . قسم به جمال که در السواج

زیر جدی از قلم جلی ، جمیع اعمال شما ثبت گشته ."

و در مقام دیگری فرمایند :

" ... عالم را بلا احاطه نموده . اگر فی الجمله خیر هم

در او گاهی مشاهده شود ، بلا عظیمی از عقب متوجه واحدی

از عباد ارض ، سبب و علت آن را درک ننموده . " (۲)

و نیز :

" هنگام فتنای عالم و اهل آن رسید ... " (۳)

و به عنوان نمونه از بیاناتی که در آنجا نزول بلاها را مشروط به غفلت

بندگان می فرمایند ، زیارت می کنیم :

" آنچه دارید بگذارید و آنچه را که خداوند مالک رقاب آورده -

است محکم بگیرید . به یقین بدانید که اگر از راهی که رفته اید



برنگردید، عذاب از جمیع جهات شما را احاطه خواهد کرد و امور

از آنچه قبلاً دیده‌اید سخت تر خواهد شد. " (۴) " ترجمه "

## ۲- مهلت اهل ارض

در اندازات جمال قدم، از آنجا که نزول بلا یا نتیجه غفلت عباد و عدم توجه آنان به ندای حق می باشد، به مقتضای فضل و عدل، مهلتی نیز جهت توجه و اقبالشان مقرر شده و نزول بلا یا به انقضای این مهلت و استمرار اعراض از ندای محبوب عالمیان موکول گشته است. برای مثال، این بیان مبارک، در عین آنکه از بسببهای عظیم خبر می دهد، بر مشروط بودن وقوع آن نیز دلالت دارد:

" ای مردمان، برای شما میقاتی تعیین کرده‌ایم. اگر

در میقات معین از توجه به حق قصور ورزید، خداوند شما را در

قبضه قدرت خود خواهد گرفت و از جمیع جهات عذابی الیم شما

را معذب خواهد ساخت. " (۵) " ترجمه "

این بیان مرکز میثاق را نیز با ایدها اشاره ای به میقات مذکور دانست:

"... باید در کشتی الهی سوار شد، زیرا این عالم، دریای

بر انقلاب است. جمیع خلق روی زمین که پیش از دو میلیار دند

تا صد سال دیگر همه غرق می شوند، مگر نفوسی که در کشتی الهی

سوارند. آنها نجات یابند. آن کشتی، کشتی ملکوتی است،

آسمانی است، هر کس سوار، ابدأ غرق نمی شود... " (۶)

و حضرت ولی امرالله با توجه به همین میقات است که می فرماید:

"... خداوند، یک قرن به نوع بشر مهلت داد تا مظهر چینی

ظهور عظیمی را بشناسند و به امرش اقبال کنند و به عظمتش اعتراف

نمایند و نظم بدیعی را برقرار سازند... " (۷)

جمال مبارک می فرماید :

"... عالم متقلب است و نفسی سبب علت آن را درک ننموده .  
 طبیب حقیقی را از معالجهٔ امراض منع نموده اند و خود نسه در د  
 می دانند و نه دوا . سبحان الله چه غفلتی است که کل را اخذ  
 نموده ، بحر معانی را گذاشته اند و به برکه های ملح اجاج توجه  
 نموده اند . با این که شمس علم از افق سماء مشرق ، معذالک  
 به جهلای ارض تمسک بسته و تثبیت نموده اند . زهی حسرت و ندامت  
 این است که هر روز به بلای جدیدی مبتلا می شوند ، و به عسذاب  
 الیمی معذبند ." (۸)

حضرت عبدالبهاء نیز مکرراً "به مشقاتی که بشر غافل می بایست قبل از توجه به  
 تعالیم جمال مبارک تحمل نماید ، اشاره فرموده اند . \*  
 از جمله می فرماید :

" روز به روز ، هرج و مرج در دنیا درازد یاد است ، عاقبت به  
 درجه ای رسد که بنیة انسانی را تحمل نماند ، آن وقت انتباه

چند دکتر حبیب مؤید در خاطرات تشرف به حضور حضرت عبدالبهاء می نویسد :  
 در خصوص جنگ فرمودند : " جمیع اینها زواج است از جانب خدا تا سبب تذکرو  
 تنبه ناس شود ولی این مردم مانند اطفال می مانند که در گهواره باشند هر چه  
 تکان می دهی بیشتر خوابشان می برد ... آنچه سبب این بلایا و رزایا شده ،  
 انشاء الله بلکه زایل شود زیرا این بلایا که امروز و در این مشکلات که امروز  
 حاصل مردم سزاوار آن هستند . بایدراحت و امان نمانند . باید پریشانی و بی  
 سروسامانی حاصل شود ، مردم مضطرب گردند . استحقاق ناس این است خداوند  
 وقتی که از هر جهت اِلطاف و عنایات بی پایان می نماید و در اینها اثری پیدا  
 نمی شود ، بلکه غفلتشان بیشتر می شود ، آن وقت بلایا را بر اینها مسلط  
 می کند که شاید متنبه شوند ... " (۱۰)

رخ دهد و نفوس آنگاه گردد که دین ، حسن حسین است و آئین ،  
نور مبین و احکام و نماذج و تعالیم الهی ، محیی روی زمین .  
حضرت ولی امر الله نیز در مواضع مختلف علت و ضرورت نزول بلایا را مسوود (۹)  
بحث فرامی دهند :

"... افسوس که جز قوای بلیات عظیمه و قدرت مصیبات شدیدیه ،  
چیز دیگری نمی تواند افکار بشری را در مرحله جدید او رد کند .  
نظریه این اصل مسلم ، آن بلائی ناگهانی و مصیبت عظیم با  
کمال سرعت هر زمان ظاهرتر گردد و هر لحظه آشکارتر می شود .  
امتحانات شدیدیه و مما شب آتشباری برای جامعه بشریه مهیا  
و مقدرات که بر اثر آن عالم انسانی متنبه و تادیب و مهیا  
و مجهز شود..." (۱۱) " ترجمه "

" اگر فقط به فصول خونین تاریخ بشریت نظر افکنیم ، متوجه  
می شویم که تنها در درونج شدید روحی و جسمی توانستیم  
تغییراتی را که بزرگترین تحولات را در تاریخ تمدن بشری باعث  
می شود و او را جدیدی را می گشاید ، تسریع کند . " (۱۲) " ترجمه "  
زیارت نموی مبارکه فوق این نکته را روشن می سازد که نزول بلایا از یک طرف  
نتیجه قهر الهی ، و منظور از آن تشبیه بشری است که فرصت گزینش " بحر معانی  
را داشته ولی به جای آن به " برکه های ملح اجاج " توجه نموده است و از  
طرف دیگر وسیله ناگزیر تحقق اهداف الهی در مسیر شد روحانی بشری باشد ،  
یعنی تنها وسیله ای که نوع بشر را برای اصفای پیام نجات بخش جسمال  
مبارک آماده می سازد . با در نظر داشتن این هر دو جنبه تشبیه و تمهید است که  
سیت العدل اعظم می فرمایند :

" بلی "

درهیکل

دچار ما

انمی لا

بشریده را

علاج نی

نگردد

۴- انذارات در

توقیعات حضرت ولی

اشاره الهی و نیز موفد

این تحقیق نیز همجو

گیرد .

در این مقام ،

از بلاهای عام موردان

مقدار را آن موکول به

توجه به زمان تحریر و

مورد مطالعه قرار می د

حضرت ولی امرا

قبل از وقوع جنگ جها

گرفتا راست و نیز به "

می فرمایند . ایشان

تصریح می فرمایند :

"... فقد

مختلف و مفا برکه معنا صرمدن عصر حاضر را تشکیل می دهد ، به

صورت اجزاء مرکبها تا دیده‌های درآینده درآورد... " (۱۶)

در همین برهه از زمان (۱۹۳۱ میلادی) ، در مورد انذار جمال مبارک " اهل  
ارض " را ، در کلمات مکتوبه که :

" بلای ناگهانی شما را در پی است و عقاب عظیمی از عقب "

می فرماید :

"... در واقع این ندای آسمانی ، در پرتو نور پرفروغ خود ،

تقدیرات فعلی بشر غم زده و اندوهگین را روشن و آشکار

می سازد. " (۱۷)

و با وجود این ، در توفیق دیگری که چند سال بعد از آن صادر گشته است ،  
می فرماید :

"... رنج و الم مصیبت باری که دنیا باید تحمل کند هنوز

ظا هر نشده و هیچ کس نمی تواند شدت آن را تصور کند. " (۱۸)

تا آنجا که این توقیعات مبارکه مربوط به سالهای قبل از وقوع جنگ  
جهانی دوم است ، می توان تصور کرد که مصیبت و آلامی که نزول و بروز  
آنها مورد اشاره و تأکید است ، تا اندازه‌ای مربوط به وقوع جنگ دوم باشد .  
دراثنای جنگ جهانی دوم و نیز در بیان آن ، حضرت ولی امرالله  
در مواضع مختلف ، خود تصریح می فرماید که وقایع مربوط به جنگ ، به  
معنای تحقق بسیاری از انذارات الهیه بوده است .

در لوح قرن احبای شرق این بیانات را زیارت می نمایم :

" عالم انسانی از تعالیم جان پرور الهی رو برفت و غفلت

ورزید و اجابت دعوت الهی ننمود و گوش به نوا بح مشفقانه

و مایای محکمه قلم اعلی ندا دویه تعذیرات متتا بعد ما دراز

فم مرکز میثاق اعتناء ننمود، ارگان‌ش متزلزل و فراثمنش مرتعد و نظمش پریشان شد، نارجه‌ها نسوز مشتمل گشت و جنگ وجدال جهان راز پرور و ننمود، بلای ناگهانی به فرموده جمال قدم نازل گشت و هرج و مرج راه یافت. مدن محترق گشت و نفعات عذاب از کل اشطار ربوزید. عقاب عظیم رخ بنممود و انتقام کبیرا کبر که در احسن القصص، صدسال قبل به اصرح بیان از قلم مشرا مررحمن اخبار گشته، تحقق یافت. " (۱۹)

و در تلگرافی مربوط به چند ماه پس از خاتمه جنگ دوم می فرمایند:

" پیروان حضرت بهاء الله در سراسر پنج قاره متفقاً مسرور و مشغوفند از اینکه نوع بشر که در نتیجه حرب و قتال بهدمسار مبتلا گشته تا حدی از جنگ انقلاب عظیمی که هفتادسال قبل به اشرقلم معون از خطای شارع آشنیشان اخبار شده را بیسی یافته است. " (۲۰)

اکنون برای آنکه تشخیص داده شود در سنوات بعد از وقوع آن حرب غانما نسوز درانتظار چه بلایایی با بید بود، توقیعات مبارکه‌ای را که در فاطمه میسبان زمان اتمام جنگ دوم جهانی تا زمان صعود حضرت ولی امرالله عز و صدور یافته است، بررسی می نمایم: پس از پایان جنگ جهانی دوم و پیدایش سازمان ملل متحد، حضرت ولی امرالله، در سال ۱۹۴۸ مرقوم فرمودند که هنوز با بددرا انتظار انقلاب و تشنجاتی شدید " بود و نیز به " تمام دیگری " اشاره فرمودند که مقدراً است " افق بین العطلی را تیره و تاریک سازد. " (۲۱)

و در توقیعی که در آخرین سال حیات عنصری هیکل مبارک ما در گشته است، می فرمایند:

" دقت و تعمق در این ابتلائات و اضطرابات یعنی بلائیکه

و مشکلات عظیمه‌ای که این عصرها انقلاب را احاطه نموده‌ما را به خطایات مبهمی که قریب هشتاد سال قبل از قلم شارع مقدس این امرا عظم نازل گردیده‌وا نذارا تی که از برای همه مرکز میثاق مبین آیات الهی صادر شده، متوجه می‌ما زد که کمال از یک انقلاب عمومی که از لحاظ وسعت و شدت در تاریخ بشر بی مثل و نظیر است حکایت می‌نماید... این حوادث و وقایع هولناک، علائم و آثاری است که منادی ویا همعنان مصیبت عظیمی خواهد بود که به فرمان داور آسمانی و منجی عالم انسانی، دیربازود جا معد بشریت را، که اکثر آنها متجاوز از یک قرن بهندای مظهر امراهی در این عصر نورانی کمترین توجیهی ننموده‌اند، فرا خواهد گرفت. این تشبیه و مجازات عالم بشریت را از لوث مفا سدما له پاک و مطهر نموده‌وا عضاء جا معد انسانی را به یک جا معد متحد و متفق جهانی تبدیل خواهد نمود.

و در ادامه همین توضیح، سر نوشت عالم انسانی را بدینگونه ترسیم می‌فرمایند:

"... قسمت اعظم آن، در امواج غروشان شرور و مفا سدی که در اثر انحرافات و سیئات اعمال خویش ایجاد نموده مستغرق خواهد گردید..." (۲۲)

از مجموع بیانات هیكل اظهار در این باره چنین مستفاد می‌شود که بعد از سال ۱۹۵۷ که سال صعود آن وجودی همتاست، هنوز باید "مصیبت عظیمی" را منتظر بود که "دیربازود" بشر را از لوث مفا سدما له که بر اثر عدم اعتناء به پیام محبوب عالمیان، بدان دچار آمده‌است، تطهیر خواهد شد

نمود. حال با توجه به اشاره ای که به " تعادم دیگر " فرموده! ندونظر بسه  
اینکه تا کنون نیز تحقق باره ای از انذارات به شکل وقوع جنگ جهانی دوم  
بوده است، هر چند، بی شک نمی توانیم این مصیبت عظیم را به طور قطعی،  
محدود به وقوع جنگ بدانیم\*، مناسب و مقتضی است که مروری بر آنچه در مورد  
ملح اصفر می دانیم نیز، بنماییم.

#### ۵- ملح اصفر

حضرت بهاء الله در لوح ملکه ویکتوریا می فرماید:

" لما نبذتم الملح الاكبر عن وراثكم تسكوا بهذا الملح

الاصفر. " (۲۴)

و در ادامه این لوح مشیخ، دستوراتی در مورد اصلاح روابط و ایجاد اتحاد،  
خطاب به امرای ارض ما در می فرماید که بنا بر تئیین حضرت ولی امر الله،  
منظور از آنها، تسریع ملح اصفر است. (۲۵) به این ترتیب، می توان  
ملح اصفر را به اتحاد و تشا هم سیاسی میان دول عالم تعبیر نمود. در این  
مقام، معهدا علی چنین می فرماید:

"... و ان ( ملح اصفر ) عبارت از وحدت سیاسی جهان است که

\* - به جاست که فرصت را غنیمت شمیریم و در ارتباط با موضوع و ذکر ابهام  
کیفیت این بلا یا و در عین حال امکان حدوث جنگ دیگر، این بیانات -  
حضرت ولی امر الله را زیارت نماییم.

"We have no indication of exactly what nature  
the apocalyptic upheaval will be, it might be  
another war...but as students of our Baha'i  
Writings, it is clear that the longer the "Divine  
Physician" (i.e. Baha'u'llah) is withheld from  
healing the ills of the world, the more severe  
will be the erisis, and the more terrible the  
sufferings of the patient " (۲۳)



در آن زمان بشریت را می توان به هیکنلی تشبیه کرد که موجود

است ولی فاقد روح حیات می باشد. " (۲۶)

شاید هم آن وحدت وطنی را که حضرت عبدالبهاء در لوح معروف به " هفت شع" به این شکل از آن یاد می فرماید:

"... در این قرن این اتحاد و یگانگی نیز به نهایت قوت ظاهر

شود، جمیع ملل عالم غایت خود را اهل وطن واحد شمارند. "

(۲۷)

بتوان نتیجه ویی آینه صلح اصفردانست. حضرت ولی امرالله در این مورد می فرماید:

"عالم انسانی اکنون بدین مرحله از کمال نزدیک می شود

و این، همان مرحله اتحاد عالم است که حضرت عبدالبهاء

اطمینان داده اند در این عصر در نهایت اتقان استقرار

خواهد یافت. " (۲۸) " ترجمه "

در مورد زمان استقرار صلح اصفرنیز می دانیم که حضرت ولی امرالله وقوع

آن را مقارن با تکمیل نهایی ابنیه قوس کوه کرمل و تکامل موسسات ملیسی

ومحلی اخبار فرموده اند. (۳۰) و بیت العدل اعظم در پیام شهرالعزه ۱۴۴

---

\* در این مورد در خاطرات دکتر حبیب مؤید از تشریف به حضور حضرت عبدالبهاء

نیز می خوانیم: (آقا میرزا طرازالله) عرض کرد صلح عمومی که جمال

مبارک جل ذکره وعده فرموده اند، آیا انقلابی دست می دهد، بعد صلح

می شود؟ فرمودند: این صلح بعد از انقلابات و حوادث عظیمه است که درخ

می کشاید. عرض کرد در این قرن واقع می شود؟ فرمودند: بلی در همین

عصر و قرن که در او داخلیم. " (۲۹)

\* - لفظی که حضرت ولی امرالله در امل بیان مبارک در این موضع

استفاده فرموده اند "century" می باشد. رجوع فرمائید به:

The Promised Day is Come, Baha'i Publishing Trust,  
New Dehli, 2nd Edition, 1976, p.126

بدیع "اقلا" ده سال آینده" را برای تکمیل این ابنیه جلیله زمانی لازم دانسته اند. بنا بر این پیش از آن تاریخ (۱۵۴ بدیع / ۱۹۹۷ میلادی) نمی توان وقوع صلح اصفرا را منتظر بود. با این همه نباید از نظر دور داشت که معهدا علی در پیام رفوان ۱۲۶ بدیع می فرماید:

"... از کم و کیف شرایط و احوالی که موجب تأسیس صلح اصفرا

خواهد شد، بی خبریم. حتی زمان دقیق وقوع آن در نقشه

اعظم الهی مستور است..."

— مروری بر پیام های معهدا علی

حال، برای آنکه بتوانیم به نحو دقیق تر و منسجم تری به این بحث و جستجو ادامه دهیم، آیات و اشارات مورد نظر را در تلو پیام ها و ورقا ثم بیت العدل اعظم الهی، مورد توجه و مذاکره قرار می دهیم:

بیت العدل اعظم الهی در پیام شهرالعلم ۱۲۲ بدیع از اینکه عالم

---

« - با وجود بیجهول بودن کم و کیف احوالی که منجر به صلح اصفرا خواهد شد بی مناسبت نیست که مضمون بیانات جمال مبارک را در پاسخ به سؤال جناب ورقا مبنی بر اینکه امرالله چگونه عالمگیر خواهد شد، در اینجا ذکر نماییم. در بیان مبارک تصویری کلی از تیر عالم به سوی صلح اصفرا پس از آن، صلح اعظم و جهانگیر شدن امرالله، مشاهده می نمایم:

"... در جواب فرمودند که دول عالم در از دنیا دالات نارینه می گوشتند تا جدی که ما نندشعبان می شوند و به هم می نازند، و خوشهای زیادی ریخته می شود - عقلای ملل، جمع شده، علت را تحقیق می نمایند و متوجه می گردند که علت خون ریزی، تعصبات است که اشد از همه، تعصب دینی است. سعی می کنند تا دین را از میان بردارند که تعصب هم که فرع دین است، از بین برود. بعد ملتفت می شوند که بشر بدون دین نمی تواند زندگی کند، لهذا تعالیم ادیان موجود را جمع و مطالعه می کنند تا ببینند کدام یک از ادیان منطبق با مقتضیات زمان است. آنگاه امرالله عالمگیر می شود." (۳۱)

" منقلب " است ، صحبت می دارند .

در پیام نوروز ۱۳۱ خطاب به بهائیان عالم می فرمایند :

" هیجده سال بیشتر به قرن معود حضرت بها<sup>۱۰</sup> الله و کشف نقاب

از وجه طلعت میثاق نیرافاق باقی نمانده است و کسی نمی داند

در این برهه زمان عالم انسانی چه مقدراتی در پیش دارد ."

و در سطور پایانی همین پیام زیارت می نمایم :

"... تغییرات و تطوراتی در عالم وجود در شرف وقوع است که

قوه تصور را دراک شدتش عاجز و ناتوان " " ترجمه "

و در رقیمه مورخ ۲۳ شهر القدره ۱۳۲ بدیع در پاسخ به یکی از یاران

می فرمایند :

"... آنچه این هیئت در پیام نوروز ۱۳۱ راجع به انقلاب

عالم امکان ابلاغ نموده ، کل مقتبس از بیانات صریحه

مبارکه در آثار و الواح و شواقیع مقدسه است که تحققش محتوم

و در احوال پرمالل نوع انسان در این اوان ، واضح و معلوم

است و تصرفات سریع مدتهاش در کمون اوضاع کنونی عالم

انسانی مکنون ."

و در پیام نوروز ۱۳۳ بدیع بیاناتی را که حاکی از نقش عظیم احبب در مسیر

آینده تاریخ است زیارت می نمایم :

"... مسیر تاریخ بشر در عقودی که بلافاصله در پیش است ،

به میزان زیاد ، بستگی به مساعی ما پیروان جمال مبارک

در این ایام و میزان سرعت و موفقیت ما در اعلان و تبلیغ

پیام مقدس به هموعان دارد ."

در پیام شهر المعزه ۱۳۵ بدیع ، آن معهدا علی ، " داغ بلایا و مماشیب

لا تعصی " را برای درمان هیئت " مسموم " بشری لازم و به تلویح مورد انتظار می دانند. و در شهر الملک ۱۳۶ بدیع، به ظهور و بروز " آثار اولیه هرج و مرج در ارکان هیئت اجتماعیه " اشاره می فرمایند. در پیام شهرالیها ۱۴۳ بدیع که تنها چند ماه بعد از صدور بیانیه صلح ما در گذشته است، به " خطرات محتومه آتیه که متوجه عالم انسان است " اشاره می فرمایند. اما در متن پیام صلح ( صادر در اکتبر ۱۹۸۵/۱۴۲ بدیع ) از نشانه های مثبت و امیدبخش در افق عالم در زمینه تحقق صلح صحبت می فرمایند. و بنا بر این نشانه ها، " صلح بزرگی را که آرزوی دل و جان نیک اندیشان جهان " بوده است، به دست یابی ملل عالم نزدیک دانسته اند و این سؤال را در پیش روی اندیشمندان عالم گسترده اندک:

" صلح جهانی، آیا فقط بعد از وقوع وحشت و بلائی عظیم که مولود تمسک مفرّانه بشر به روشهای ناهنجار قدیمی است باید تحقق یابد یا آنکه فی الحال، صورت پذیراست و از طریق اراده و عزمی راسخ که نتیجه مذاکره و مشورت باشد، حاصل خواهد شد؟ "

و اضافه می فرمایند:

" اختیاریکی از این دوره، امروز در مقابل اهل عالم قرار گرفته است. "

و پس از آن به معرفی دیدگاههای امر مبارک در باب صلح و طرق حل مشکلات عالم می پردازند، ارسال پیام الهی از طریق این بیانیه و شمول کلی آن از جهت محتوی و مخاطبین، یادآور تمام حجت جمال مبارک با سلاطین ارض و سایر طبقات از طریق الواح ملوک است. برای خواننده ای که با جنبه های واضح بلائی مندر در آثار مبارکه، مثل مهلت صدساله اهل ارض

و نیز علل و موجباتی که وقوع بلایا را ضروری می سازد، آشناست، ایسین اندیشه پیش می آید که آیا ارسال پیام صلح در چنین زمانی به منزله تذکر و هشدار و ابلاغ آخرین فرصتها به بشرها فل نیست؟ بهر حال حتی در متسن پیام صلح، معهدا علی خاطر نشان می نماید که:

" به عقیده ما این انقلابات مدهشهای که عالم انسانی بسه

سرعت با آن روبه رومی شود، سبب نابودی تمدن بشـ

نمی گردد...

اما نکته بسیار جالب توجه آن است که، پس از آنکه در پیام شهرالعهز ۱۴۴ بدیع ( سپتامبر ۱۹۸۷ ) ایرازمی فرمایند که این بیانییه " اکثرأ قبول عام یافته"، در پیام های بعدی معهدا علی با نومی امیدواری و خوش بینی در مورد تغییر و تحول اوضاع و احوال عالم روبه رومی شویم. در پیام رضوان ۱۴۵ بدیع ( آپریل ۱۹۸۸ ) می فرمایند:

" افق تیره و تاریک عالم امکان که در خلال این قرن اکثرأ

در ظلمتی دیگور منهدم بوده، حال با طلوع بارقه جدیدی

اندکی روشن و منیر گردیده است."

و اضافه می فرمایند که: " آثار و علائم این روشنائی " رادر " تمایلات سریعهای که در سبیل تحقق صلح و سلام در جهان پدیدار گردیده است، می توان مشاهده نمود..." این نشانه های خوش بینی در پیام رضوان ۱۴۶ بدیع ( آپریل ۱۹۸۹ ) آشکارتر می گردد:

" در سایه پیریشانی و نابسامانی که اوضاع جامعه امروز را -

مختل ساخته، نوری از دور نمایان است، گرچه بسیار ضعیف

است، اما می توان آن را تشخیص داد."

و این نور را، نوید دهنده فرارسیدن زمان تحقق صلح اصغر " به آهستگی



اما به نحوی قطعی " می خوانند، به " تغییرات ناگهانی روبه پیشوایان سیاسی در نقاطی که درگیر منازعات است و تمایل آنها به آشتی آشکاره می فرمایند و اظهار می دارند که منشاء این وقایع، " الهی " است و تحولات را " امیدبخش و دلگرم کننده " می خوانند و در سطور نزدیک به انتهای این پیام مهیمن می فرمایند:

" به لحظاتی تاریخی رسیده ایم که مشحون از امیدها و امکانات است. یعنی آن زمان فرا رسیده است که جریانات مهم در جهان، بیش از پیش با اصول و اهداف امر الهی هم جهت می گردد. " " ترجمه "

با ملاحظه آنچه بنا شده است، این سؤال مطرح می شود که آیا قبول عام بیانیه صلح و تغییر رویه های سیاسی مورد اشاره را می توان به منزله زمینیه و علت ایجاد تغییر در وضع عالم و تخفیف در نزول بلاهای مندر تعبیر کرد؟ آنچه در پیام بیت العدل اعظم خطابه به ایشان سراسر اعلام در رضوان ۱۹۹۰ زیارت می نمایم، تا حدود زیادی پاسخ این سؤال را روشن می نماید، می فرمایند:

" حصول صلح اضطرارمه اش تغییرات کلیه در قوا و ادوار کسان جامعه کنونی بشری است. گرچه شواهد و آثار امیدبخش می نماید ولیکن نباید فراموش کرد که هنوز کاملاً از گذرگاه های تاریک عصر تحول و انتقال نگذشته ایم و راهی طولانی و لغزنده و پرپیچ و خم در پیش داریم. چه که کفر و الحاد متداول و ماده پرستی شایع و رایج است. ملیت پرستی و نژاد پرستی هنوز سوسه در افکار و قلوب مردم می افکند و جا معده انسانی از راه حل های روحانی و معنوی

برای حل مشکلات اقتصادی غافل است ."

#### ۷- نتیجه

با در نظر گرفتن مجموعه مطالب ذکر شده ، می توان به استنباطات و استنتاجاتی هر چند مقدماتی بر مبنای نصوص مبارکناقل آمد :

با توجه به بیان حضرت عبداللّه در مورد تحقق وحدت وطنی و توضیح حضرت ولی امر اللّه که مشغول بر عمول اتحاد عالم در این قرن است ، چنانچه بنا بر اشاره حضرت ولی امر اللّه ، به "تصادم دیگر" وقوع مما شیب رادر هیأت جنگ جهانگیر دیگری انتظار داشته باشیم ، وقوع چنین جنگی - اگر پیش آید - بایستی قبل از استقرار صلح اصفروینا بر این ، قبل از پایان قرن باشد . بر مبنای استنباطاتی از این است ، ناگزیر از آن خواهیم بود که خوش بینی های معده اعلی را تنها نشانه بهبود نسبی اوضاع و "نور ضعیفی" راکه بدان اشاره فرموده اند ، تنها حاکی از تخفیف شاید اندک در کیفیت مما شیب بدانیم و نه مانع از وقوع و بروز آنها .

مطالبی که پیش از این از آنها یاد شد : مشروط بودن نزول بلا یا استمرا ر غفلت اهل ارض ، پاسخ مثبت عالم انسانی به بیانیته صلح و تأثیر مساعی بیرونی جمال مبارک در تعیین مسیر تاریخ بشر از عواملی هستند که می توانیم بر مبنای نصوص مبارک و با توان محدود در آن خود ، به عنوان علل و وسایل این تخفیف نسبی در نظر بگیریم .

اما چنین استنباطها و استنتاجاتی را به طور کلی ، به دلایل بسیار از جمله عدم احاطه بر رموز اشارات و دلالات مضمرد محتوای آثار مبارک و صحت فهم کلمات الهیه با دید غیر قطعی ، نسبی و ناکامل دانست . مقتضی است در این مقام ، بیان مبارک حضرت ولی امر اللّه را به خاطر آوریم که می فرماید :

" تقدیرات الهیه را جز آن عالم غیب و شهود ، دیگری نداند  
 و آنچه را آئینده از حیث غیب به حیث شهود رسا ندهیچ نفسی  
 از پیش واقف نگردد. " (۳۲)

بنا بر این می توان به این نتیجه رسید که در این مورد نیز با بدیهه  
 دوعالمی که حضرت ولی امرالله برای درک نظم بدیع لازم می دانند ،  
 نظر داشت : " مرور زمان " و " هدایت بیت العدل اعظم " (۳۳)  
 سزاوار آن است که به پاس بهره از فیض ظهورش ، هدایت اهل عالم  
 را از درگاهش بطلبیم و دل محکم داریم ، چه که حضرت ولی امرالله ،  
 قریب به پنجاه سال پیش ، در توقیعی می فرمایند :

" اوضاع کنونی دنیا و آئینده نزدیک آن تاریک است و به نحو  
 غم انگیزی تاریک است و لکن آئینده دور آن مشعشع است ،  
 تشعشعی برفروغ و جلال ، آن چنان فروغی که هیچ فکری  
 نمی تواند آن را تصور کند. " (۳۴)

## ▼ مراجع

- ۱- دستخط بیت العدل اعظم ، مورخه ۲۷ می ۱۹۶۶ مندرج در ارکان نظم بدیع ، تألیف غلامعلی دهقان ، مؤسسه ملی مطبوعات امری ، ۱۳۵ بدیع صفحه ۳۰۰
- ۲- نقل از پیام بیت العدل اعظم مورخه ۴ شهرالملك ۱۳۶ بدیع / ۱۰ فوریه ۱۹۸۰ میلادی .
- ۳- نقل از شرح حضرت ولی امرالله ، ظهور عدل الهی ، ترجمه نصرالله مودت مؤسسه ملی مطبوعات امری ، چاپ دوم سال ۱۳۳ بدیع ، صفحه ۱۶۶
- ۴ و ۵- نقل از شرح حضرت ولی امرالله ، قدظهر بیوم المیعاد ، قسمت مندرج



در حال و آئینہ جهان ، صفحہ ۱۲

۶۔ نقل ازرقانی - محمود ، بدایع الآثار ، جلد ۲ انتشارات ؟ سال ؟

صفحہ ۹

۷۔ حضرت ولی امر اللہ۔ قد ظہر یوم المیعاد ، فصل دوم قضا الہی .

۸۔ نقل از پیام بیت عدل اعظم ، ۹ شہر العزہ ۱۳۵ بدیع / ۱۵ سہتا مبر

۱۹۷۸

۹۔ پیام معہدا علی ، ۴ شہر الملک ۱۳۶ بدیع / ۱۰ فوریه ۱۹۸۰ میلادی

۱۰۔ مؤید۔ حبیب۔ خاطرات حبیب ، جلد ۱ - مؤسسہ ملی مطبوعات امری

۱۱۸ بدیع صفحہ ۴۰۵-۴۰۴

۱۱۔ نقل از رحمانی نوش آبادی - حسن ، مرآۃ الحقیقہ۔ مؤسسہ ملی

مطبوعات امری سال ۱۲۹ ، صفحہ ۱۷۰

۱۲۔ حضرت ولی امر اللہ۔ ہدف نظم بدیع جهانی - ترجمہ ، جمشید فنا ثیان -

مؤسسہ ملی مطبوعات امری ، سال ۱۳۳ بدیع صفحہ ۳۱

۱۳۔ پیام بیت العدل اعظم ، ۹ شہر العزہ ۱۳۵ بدیع / ۱۵ سہتا مبر ۱۹۷۸

۱۴۔ حضرت ولی امر اللہ۔ مجموعہ توثیقات مبارکہ جلد ۱ ، مؤسسہ ملی

مطبوعات امری ، ۱۲۹ بدیع ، صفحہ ۵۳

۱۵۔ حضرت ولی امر اللہ۔ همان مرجع ، صفحہ ۶۰

۱۶۔ حضرت ولی امر اللہ۔ ہدف نظم بدیع جهانی - ترجمہ : جمشید فنا ثیان -

مؤسسہ ملی مطبوعات امری ، ۱۳۳ بدیع ، صفحہ ۲۲

۱۷۔ حضرت ولی امر اللہ۔ همان مرجع ، صفحہ ۳۲

۱۸۔ حضرت ولی امر اللہ۔ توثیق شکوفایی مدنیت جهانی - قسمت مندرج

در حال و آئینہ جهان ، صفحہ ۷۵

۱۹۔ حضرت ولی امر اللہ۔ لوح قرن احبای شرق ، مؤسسہ ملی مطبوعات

امری ، ۱۲۲ بدیع ، صفحہ ۱۸۰

۲۰- حضرت ولی امر اللہ۔ مجموعہ توقیعات مبارکہ ۱۰۹-۱۰۲ بدیع ،

مؤسسہ ملی مطبوعات امری ، ۱۲۵ بدیع ، صفحہ ۵

۲۱- رقیمہ دار الانشاء بیت العدل اعظم الہی۔ آہنگ بدیع سال ۳۱، شمارہ

۳۴۱، صفحہ ۲۳ ( تاریخ رقیمہ : ۷ جولائی ۱۹۷۶ )

۲۲- حضرت ولی امر اللہ۔ مجموعہ توقیعات ۱۱۴-۱۰۹ بدیع ، مؤسسہ ملی

مطبوعات امری ، ۱۲۹ بدیع صفحات ۲۳۵-۲۳۲

۲۳-The Guardian:Directives from the Guardian.Baha i  
Publishing Trust,New Dehli,1973,p.12.

۲۴- حضرت بہاء اللہ۔ النواح نازلہ خطاب بہ ملوک و رؤسای ارض ، مؤسسہ

ملی مطبوعات امری ، ۱۲۴ بدیع ، صفحہ ۱۳۸

۲۵- حضرت ولی امر اللہ۔ توقیع شکوفایی مدنیت جهانی ، مبحث مندرج

در حال و آئندہ جهان ، مترجم ؟ انتشارات ؟ سال چاپ ؟ صفحہ ۶۸

۲۶- دستخط بیت العدل اعظم ، مورخ ۲۱ دسامبر ۱۹۶۸

۲۷- حضرت عبدالہیاء۔ مکاتیب جلد ۱ ، مطبعہ کردستان العلمیہ مصر ، سنہ

۱۳۲۸ھ، صفحہ ۳۵۸

۲۸- حضرت ولی امر اللہ۔ قدظہر یوم المیعاد۔ قسمت مندرج در حال و آئندہ

جهان ، صفحہ ۸۹

۲۹- مؤید۔ حبیب۔ خاطرات حبیب۔ جلد دوم ، مؤسسہ ملی مطبوعات امری۔

۱۲۹ بدیع ، صفحہ ۲۷۳

۳۰- ازہبام مبارک حضرت ولی امر اللہ ، مورخ ۲۷ نوامبر ۱۹۵۴ مندرج در

ارکان نظم بدیع ، تألیف غلامعلی دسمان - مؤسسہ ملی مطبوعات امری۔

۱۳۵ بدیع ، صفحہ ۲۴۴

۳۱- سلیمان‌نی - عزیزالله - مصابیح ہدایت - جلد ۱ ، مؤسسه ملی مطبوعات

امری ، چاپ اول ، صفحہ ۲۶۲

۳۲- حضرت ولی امر اللہ - مجموعہ توقیعات مبارکہ ، جلد ۱ ، مؤسسه ملی

مطبوعات امری ، ۱۲۹ ہدیج ، صفحہ ۶۸

۳۳- دستخط های بیت العدل اعظم - جلد ۱ ، صفحہ ۳۰۲

۳۴- حضرت ولی امر اللہ - قذہریوم المیعاد ، مندرج در حال و آینسندہ

جہان ، صفحہ ۲۸